

مجموعه سخنانها

در کنگره های انترناسیونال کمونیستی (کمینترن)

﴿فایل ۳﴾

* اثر ولادیمیر ایلیچ لنین

* ترجمه: م. ت. پرتو

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ انتشار: ۲۲-۰۱-۱۳۸۹ (۱۱-۰۴-۲۰۱۰ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@tele2.se ، melh9000@comhem.se و melh9000@yahoo.se

فهرست

صفحه

عنوان

کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی ۲۲ ژوئن-۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱

- ۴
۱. تزه‌های گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه
 ۱. موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه
 ۲. صف آرای بین‌المللی نیروهای طبقاتی
 ۳. صف آرای نیروهای طبقاتی در روسیه
 ۴. پرولتاریا و دهقانان در روسیه
 ۵. اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه
 ۶. آغاز رباط درست اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان
 ۷. شرایط مجاز دانستن سرمایه‌داری و امتیازها در حکومت شوروی و اهمیت آن
 ۸. پیروزی سیاست غذایی ما
 ۹. شالوده‌مادی سوسیالیسم و نقشه گسترش شبکه برق به سراسر روسیه
 ۱۰. نقش «دموکراسی ناب»، انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، سوسیال رولوسیونرها و منشویکها در مقام متحدان سرمایه

۱۲ ۲. سخنرانی دربارهٔ مسألهٔ ایتالیا، ۲۸ ژوئن	
۱۷	۳. سخنرانی در دفاع از تاکتیکهای انترناسیونال کمونیستی، ۱ ژوئیه	
۲۶	۴. گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه، ۵ ژوئیه	
	۵. سخنرانیهای ایراد شده در دیدار با اعضای هیئت های نمایندگی	
۴۲	آلمان، لهستان، چکسلواکی، مجارستان و ایتالیا، ۱۱ ژوئیه	۱
		۲
		۳

کنگرهٔ چهارم انترناسیونال کمونیستی ۵ نوامبر-۵ دسامبر ۱۹۲۲

۴۶	پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی	
۴۶	گزارش به کنگرهٔ چهارم انترناسیونال کمونیستی، ۱۳ نوامبر	
۵۹		* یادداشتها
۶۳		* زیرنویس ها

۱

تزه‌ای گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب

کمونیست روسیه

۱. موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه

موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در حال حاضر با تعادل معینی مشخص می‌شود که گرچه بی‌نهایت ناپایدار است، با این حال، حالت ویژه‌ای به امور سیاست جهانی داده است.

این ویژگی، به قرار زیر است. از یک طرف بورژوازی بین‌المللی لبریز از نفرت و خصومت علیه روسیه شوروی شده و آماده است تا خود را در هر لحظه‌ای به روی این قدرت بیندازد و خفه‌اش کند. از سوی دیگر، همه کوششهای مربوط به مداخله نظامی، که صدها میلیون فرانک برای بورژوازی بین‌المللی خرج برداشته است، با اینکه قدرت شوروی در آن زمان بمراتب ضعیف‌تر از حال بود و زمینداران و سرمایه‌داران روس ارتشهای بزرگی را در سرزمین جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه در اختیار داشتند، به شکست کامل انجامید. مخالفت با جنگ علیه روسیه شوروی بطرز قابل ملاحظه‌ای در همه کشورهای سرمایه‌داری افزایش یافته، توان تازه‌ای به جنبش انقلابی پرولتاریا داده و قشرهای بسیار گسترده‌ای از دموکراتهای خرده‌بورژوا را در برگرفته است. اختلاف منافع کشورهای مختلف امپریالیستی حادث شده و روز بروز حادث‌تر می‌شود. جنبش انقلابی صدها میلیونی خلقهای ستمدیده‌ی خاور زمین، با نیروی چشمگیری اوج می‌گیرد. نتیجه همه این رویدادها آن است که امپریالیسم بین‌المللی با اینکه بمراتب قوی‌تر است، نتوانسته است روسیه شوروی را خفه کند و در حال حاضر مجبور شده است آن را بطور رسمی یا نیمه رسمی بشناسد و موافقت‌نامه‌های بازرگانی با آن امضا کند. نتیجه، نوعی حالت تعادل است که گرچه بی‌نهایت ناپایدار و چند روزه می‌نماید، به این جمهوری سوسیالیستی امکان می‌دهد که در حلقه محاصره سرمایه - البته نه برای مدتی طولانی - به حیات خود ادامه دهد.

۲. صف آراییی بین المللی نیروهای طبقاتی

این حالت امور، پیدایش صف آراییی بین المللی نیروهای طبقاتی به شرح زیر را در پی آورده است.

بورژوازی بین المللی، که فرصت دست زدن به جنگ علنی علیه روسیه شوروی را از دست داده، صبر می کند و در انتظار لحظه ای است که اوضاع، اجازه از سرگیری جنگ را برایش فراهم آورد.

پرولتاریا در همه کشورهای پیشرفته سرمایه داری، پیشاهنگ خود یعنی احزاب کمونیست را تشکیل داده است، احزابی که رشد می یابند، پیوسته بسوی حصول اکثریت پرولتاریایی در هر کشور پیش می روند و نفوذ بوروکراتهای اتحادیه ای کهن و قشر فوقانی طبقه کارگر آمریکا و اروپا را که بر اثر امتیازات اعطایی امپریالیستها فاسد شده بود از میان می برند.

دموکراتهای خرده بورژوا در کشورهای سرمایه داری، که نماینده پیشروترین قشرشان انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم است، امروزه پایگاه اصلی سرمایه داری شده اند، زیرا هنوز هم نفوذشان بر اکثریت یا قشر بزرگی از کارگران صنعتی و بازرگانی و کارمندان کشوری را که ترس دارند از اینکه آغاز انقلاب موجب از دست رفتن سعادت نسبی خرده بورژوازی ناشی از امتیازات اعطایی امپریالیستها به آنان بشود، از دست نداده اند. اما بحران اقتصادی روبرو شد، وضع زندگی قشرهای بزرگی از مردم را در همه جا بدتر می کند و این، همراه با اجتناب ناپذیری جنگهای جدید امپریالیستی در صورت ابقای سرمایه داری دائماً این پایگاه را ضعیف تر می کند.

توده های زحمتکش در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، که اکثریت جمعیت کره زمین را تشکیل می دهند، در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، بویژه بر اثر انقلابات روسیه، ترکیه، ایران و چین، وارد زندگی سیاسی شدند. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و روی کار آمدن قدرت شوروی در روسیه، روند تبدیل توده های مردم به عاملی فعال در سیاست جهانی و انهدام انقلابی امپریالیسم را با اینکه بی فرهنگان تحصیلکرده اروپا و آمریکا از جمله رهبران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم ممکن است سرسختانه از دیدنش خودداری کنند، تکمیل می کند. هند، در رأس این کشورها است و در آنجا انقلاب از یک طرف متناسب با رشد پرولتاریای صنعتی و کارگران راه آهن و از طرف دیگر متناسب با تروریسم وحشیانه بریتانیایی ها که هر روز بیش از روز پیش به کشتار دستجمعی (آمریتسار) (۳۳) و

زورگویی عمومی متوسل می شوند، رشد می یابد.

۳. صف آرای نیروهای طبقاتی در روسیه

اوضاع سیاسی داخلی روسیه شوروی با این ویژگی مشخص می شود که در اینجا، نخستین بار در تاریخ، در طی چندین سال فقط دو طبقه وجود داشته اند - پرولتاریا که ده ها سال در صنایع بزرگ جوان اما جدید تربیت شده و دهقانان کوچک که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می دهند.

در روسیه، زمینداران و سرمایه داران بزرگ محو نشده اند اما از آنها خلع مالکیت به عمل آمده و خودشان از لحاظ سیاسی بعنوان یک طبقه، درهم کوبیده شده اند. و بقایایشان لابلای کارمندان دولت شوروی پنهان شده اند آنان سازمان طبقاتی خودشان را با نام مهاجران در خارجه حفظ کرده اند و تعدادشان از ۱,۵۰۰,۰۰۰ تا ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر می رسد و بیش از ۵۰ روزنامه در همه احزاب بورژوازی و «سوسیالیست» (یعنی خرده بورژوازی)، بقایای یک ارتش و روابط متعددی با بورژوازی بین المللی دارند. این مهاجران، با تمام نیرو می کوشند قدرت شوروی را نابود کنند و سرمایه داری را از نو در روسیه مستقر سازند.

۴. پرولتاریا و دهقانان در روسیه

با این اوضاع داخلی روسیه، وظیفه عمده پرولتاریا بعنوان طبقه حاکم، دقیقاً، تعیین و اجرای اقداماتی است که برای رهبری دهقانان، برقراری اتحادی مستحکم با آنان و رسیدن به مرحله کشاورزی بزرگ سوسیالیستی و ماشینی با پیمودن چندین مرحله تدریجی، ضرورت دارد. این، در روسیه، وظیفه بسیار دشواری است، هم بعلمت عقب ماندگی کشور، هم بعلمت ویرانی فوق العاده ناشی از هفت سال جنگ شدید امپریالیستی و داخلی. اما گذشته از اوضاع خاص، این یکی از دشوارترین وظایف ساختمان سوسیالیسم است که شاید همه کشورهای سرمایه داری به استثنای بریتانیا با آن مواجه شوند. اما حتی درباره بریتانیا، نباید فراموش کرد که با اینکه دهقانان اجاره دار کوچک طبقه بسیار کوچکی را در آنجا تشکیل می دهند، درصد کارگران و کارمندانی که از سطح زندگی خرده بورژوازی برخوردارند، بسیار زیاد است، که خود نتیجه انقیاد صدها میلیون جمعیت مستعمرات بریتانیا است.

بنابراین، از دیدگاه تکامل انقلاب پرولتاریایی جهان بعنوان یک جریان واحد، دورانی که

روسیه از سر می گذراند بعنوان آزمایشی عملی و محک زدن سیاست پرولتاریای به قدرت رسیده در برابر توده خرده بورژوازی، دوران مهمی است.

۵. اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری فدراتیو

شوروی سوسیالیستی روسیه

شالوده روابط درست پرولتاریا و دهقانان در روسیه شوروی در فاصله سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱، زمانی ریخته شد که تهاجم زمینداران و سرمایه داران با پشتیبانی کل بورژوازی و همه احزاب دموکراتیک خرده بورژوازی (سوسیال - رولوسیونرها و منشویکها) پرولتاریا و دهقانان را برآن داشت که پیمان اتحاد نظامی برای دفاع از قدرت شوروی را تشکیل دهند، امضا و مهر کنند. جنگ داخلی، حادثترین شکل مبارزه طبقاتی است، اما هر قدر حادثتر شود، شعله هایش توهمات و تعصبات خرده بورژوازی را با شدت بیشتری در کام خود فرو می برد و تجربه، با وضوح بیشتری، حتی به عقب مانده ترین قشرهای طبقه دهقان ثابت می کند که فقط دیکتاتوریکتاتوری پرولتاریا می تواند نجاتش دهد و سوسیال - رولوسیونرها و منشویکها در واقع، خدمتگزاران زمیندارها و سرمایه دارانند.

اما اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان با اینکه شکل اصلی اتحادشان بود - و جز این نمی توانست باشد - بدون اتحاد اقتصادی دو طبقه، حتی تا چند هفته نیز نمی توانست دوام بیاورد. دهقانان، همه زمینها را از دولت کارگران تحویل گرفتند و در برابر زمینداران و کولاکها حمایت شدند، کارگران، تا زمانی که صنایع بزرگ به کار افتد، مواد غذایی خواهند گرفت.

۶. آغاز روابط درست اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان

اتحاد بین دهقانان کوچک و پرولتاریا فقط زمانی می تواند اتحادی درست و پایدار از دیدگاه سوسیالیستی به شمار آید که استقرار کامل حمل و نقل صنایع بزرگ، به پرولتاریا امکان دهد در برابر غذایی که از دهقانان می گیرد همه اجناسی را که برای خودشان و اصلاح مزارع شان نیاز دارند در اختیار آنها بگذارد. در کشوری ویران، ناگهان نمی توان به چنین هدفی رسید. نظام برداشت مازاد، بهترین راه موجود در دولت بد سازمان یافته به منظور حفظ خود در جنگ سرسختانه علیه زمین داران بود. کاهش محصولات و کمبود علوفه در سال

۱۹۲۰، مخصوصاً بر سختی های دهقانان، که بقدر کافی سخت بود، افزود و آغاز فوری دریافت مالیات جنسی را الزامی ساخت.

مالیات متعادل جنسی، باعث بهبود قابل توجهی در زندگی دهقانان خواهد شد و در همان حال، آنان را به گسترش مساحت زیر کشت و بهبود روشهای زراعت تشویق خواهد کرد. دریافت مالیات جنسی، نشان دهنده انتقال از مصادره تمام غله مازاد دهقانان به مبادله سوسیالیستی درست محصولات صنعتی و کشاورزی است.

۷. شرایط مجاز دانستن سرمایه داری و امتیازها در حکومت شوروی و اهمیت آن

طبیعتاً معنای مالیات جنسی اینست که دهقان می تواند مازادی را که پس از پرداخت مالیات برایش می ماند به تشخیص خودش به مصرف برساند. چون دولت نمی تواند کالاهایی را که در کارخانه های سوسیالیستی ساخته می شود با اضافه محصول دهقان مبادله کند، آزادی داد و ستد با این مازاد، ضرورتاً بمعنای آزادی تکامل سرمایه داری است.

اما در چارچوبی که گفته شد، تا زمانی که حمل و نقل و صنایع بزرگ در دست پرولتاریا باقی بماند، این کار هیچ خطری برای سوسیالیسم ندارد. برعکس، تکامل سرمایه داری که با نظارت و برنامه ریزی دولت پرولتاریایی صورت گیرد (یعنی سرمایه داری «دولتی») به این معنا) در کشورهای بی نهایت ویرانه و عقب مانده با اقتصاد خرده دهقانی (البته تا حدودی معین) و تا آنجا که بتواند احیای بیدرنگ زراعت دهقانی را تسریع کند، مفید و ضروری است. این گفته، بیش از این درباره امتیازها نیز صدق می کند: دولت کارگران، بی آنکه چیزی را ملی کند، پاره ای از معادن، جنگلها، میدانهای نفتی و مانند اینها را به سرمایه داران بیگانه اجاره می دهد تا تجهیزات و ماشین آلات اضافی از آنها بگیرد و بتواند استقرار صنایع بزرگ شوروی را تسریع کند.

پولی که بشکل سهمی از محصولات بدست آمده به صاحبان امتیازها پرداخت می شود، بلاتردید، باجی است که دولت کارگران به بورژوازی جهانی می پردازد؛ ما بی آنکه بنحوی از انحاء در صدد ماست مالی کردن این واقعیت باشیم، باید بروشنی دریابیم که با دادن این باج، تا زمانی که به تسریع استقرار صنایع بزرگ ما و بهبود اساسی وضع کارگران و دهقانان منجر می شود، می خواهیم چیزی بدست آوریم.

۸. پیروزی سیاست غذایی ما

سیاست غذایی روسیه شوروی در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱، بلاتردید، بسیار خام و ناقص بود و سوء استفاده های بسیاری ببار آورد. در اجرای این سیاست، اشتباهات بسیاری رخ داد. اما در شرایط حاکم آن زمان، این یگانه سیاست ممکن بود و مأموریت تاریخی اش را انجام داد: دیکتاتوری پرولتاریا را در کشوری ویران شده و عقب مانده نجات داد. تردیدی نمی توان داشت که این سیاست، تدریجاً اصلاح شده است. در نخستین سالی که ما قدرت کامل داشتیم (۱ اوت ۱۹۱۸ تا ۱ اوت ۱۹۱۹) دولت ۱۱۰ میلیون پوت، در سال دوم ۲۲۰ میلیون پوت و در سال سوم ۲۸۵ میلیون پوت غله جمع آوری کرد. اکنون، پس از بدست آوردن تجربه عملی، جمع آوری را آغاز کرده ایم و انتظار داریم ۴۰۰ میلیون پوت غله جمع آوری کنیم (۲۴۰ میلیون پوت از راه مالیات جنسی جمع آوری خواهد شد). دولت کارگران فقط زمانی که ذخیره غذایی به مقدار کافی داشته باشد از لحاظ اقتصادی خواهد توانست محکم روی پای خود بایستد و استقرار پیوسته و آرام صنایع بزرگ را تأمین و نظام مالی درستی ایجاد کند.

۹. شالوده مادی سوسیالیسم و نقشه گسترش شبکه برق به سراسر روسیه

صنایع بزرگ ماشینی که قادر به تجدید سازمان کشاورزی باشد، یگانه شالوده مادی ممکن برای سوسیالیسم است. ولی ما نمی توانیم به این تز کلی بسنده کنیم. باید آن را مشخص تر بیان کنیم. صنایع بزرگ بر پایه آخرین دستاوردهای تکنولوژی و قادر به تجدید سازمان کشاورزی بمعنای گسترش شبکه برق به سراسر کشور است. ما مجبور بودیم کار علمی تهیه چنین نقشه ای برای گسترش شبکه برق در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه را به عهده بگیریم، و آن را به پایان رسانده ایم. این کار با کمک بیش از دویست نفر از بهترین دانشمندان، مهندسان و خاک شناسان روسیه به پایان رسیده است؛ کل کار، در یک مجلد بزرگ پس از تأیید هشتمین کنگره سراسری شوراهای روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ انتشار یافت. مقدمات تشکیل کنگره سراسری مهندسان برق روسیه در اوت ۱۹۲۱ برای بررسی تفکیکی این نقشه و پیش از تأیید نهایی دولت، فراهم آمده است. (۳۴) اجرای نخستین بخش نقشه گسترش شبکه برق به سراسر کشور، تخمیناً ۱۰ سال طول خواهد کشید و نزدیک به ۳۷۰ میلیون نفر روزکار احتیاج خواهد داشت.

ما در سال ۱۹۱۸ هشت نیروگاه جدید (با ظرفیت کل ۴۷۵۷) کیلووات ساختیم؛ این رقم در سال ۱۹۱۹ به ۳۶ نیروگاه (با ظرفیت کل ۱۶۴۸ کیلووات) و در سال ۱۹۲۰ به ۱۰۰ نیروگاه (با ظرفیت کل ۸۶۹۹ کیلووات) رسید.

این کارها با اینکه برای کشور پهناور ما نسبتاً کم است، ولی آغاز شده است و پیوسته پیش می‌رود. پس از جنگ امپریالیستی، پس از اینکه یک میلیون اسیر جنگی در آلمان با آخرین فنون جدید آشنا شدند، پس از تجربه تلخ اما مستحکم سازنده سه سال جنگ داخلی، دهقان روسیه، انسان دیگری شده است. این دهقان با گذشت هر ماه با روشنی و سرزندگی بیشتری می‌بیند که فقط راهنمایی‌های پرولتاریا می‌تواند توده دهقانان کوچک را از بردگی سرمایه داری به سوسیالیسم رهبری کند.

۱۰. نقش «دموکراسی ناب»، انترناسیونال دوم و انترناسیونال

دو ونیم، سوسیال رولوسیونرها و منشویکها در مقام متحدان سرمایه

دیکتاتوری پرولتاریا نه بمعنای متوقف شدن مبارزه طبقاتی بلکه بمعنای ادامه آن بشکلی جدید و با سلاحهایی جدید است. تا زمانی که طبقات وجود داشته باشند، تا زمانی که بورژوازی پس از سرنگون شدن در یک کشور، حمله به سوسیالیسم را در سراسر جهان ده برابر می‌کند، این دیکتاتوری ضرورت دارد. طبقه دهقانان کوچک، در دوره گذار، دستخوش پاره‌ای تزلزله خواهد شد. دشواریهای دوره گذار و نفوذ بورژوازی، بطرز اجتناب‌ناپذیری باعث می‌شود که حالت روانی این توده دهقانی، گاه بگاه، عوض شود. پرولتاریا که بر اثر نابودی صنایع بزرگ ماشینی تضعیف و تا اندازه‌ای بی‌طبقه می‌شود با وظیفه دشوار اما تاریخی ایستادگی در برابر این تزلزله‌ها و به پیروزی رساندن آرمان آزادی کارگران از یوغ سرمایه را بر دوش خود می‌بیند.

سیاست احزاب دموکراتیک خرده بورژوایی، یعنی احزاب وابسته به انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، به نمایندگی احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویک در روسیه، بیان سیاسی تزلزله‌های خرده بورژوازی است. اکنون ستاده‌ها و روزنامه‌های این احزاب در خارجه تشکیل شده است و عملاً با کل ضد انقلاب بورژوایی در یک جبهه اند و وفادارانه در خدمتش قرار گرفته‌اند.

رهبران آب زیر کاه بورژوازی بزرگ به رهبری میلیوکوف، رهبر حزب کادت (۳۵) (مشروطه‌خواه - دموکراتیک)، بوضوح، قاطعانه و آشکارا این نقش دموکراتهای خرده بورژوا

یعنی سوسیال رولوسیونرها و منشویکها را ستوده اند. در ارتباط با شورش کرونشتاد (۳۶) که در آن منشویکها، سوسیال رولوسیونرها و گاردهای سفید با هم متحد شدند، میلیوکوف شعار «شوراها بدون بلشویکها» را اعلام کرد. او در توضیح این اندیشه نوشت که سوسیال رولوسیونرها و منشویکها «می توانند پا پیش بگذارند» (پراودا، شماره ۶۴، سال ۱۹۲۱، به نقل از روزنامه اخبار روزانه (۳۷)، پاریس) زیرا وظیفه آنها این است که نخست، قدرت را از بلشویکها بگیرند. میلیوکوف، رهبر بورژوازی بزرگ، درسی را که همه انقلابها آموخته اند بدین مضمون که دموکراتهای خرده بورژوا قادر به نگهداشتن قدرت نیستند و همواره نقش پرده ای برای دیکتاتوری بورژوازی و آخرین پله قدرت انحصاری آن را داشته اند، بدرستی ارزیابی کرده است.

انقلاب پرولتاریایی روسیه، بارها و بارها این درس سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۴ و ۱۸۴۸-۱۸۴۹ و آنچه را که فردریک انگلس در نامه مورخ ۱۱ دسامبر ۱۸۸۴ به بیل گفته است تأیید میکند: «دموکراسی ناب... وقتی لحظه انقلاب فرا می رسد... بعنوان تکیه گاه نهایی اقتصاد بورژوازی و حتی اقتصاد فئودالی، اهمیتی موقتی پیدا می کند... بدینسان در فاصله ماههای مارس و سپتامبر ۱۸۴۸، کل توده فئودال - بوروکرات، لیبرالها را تقویت کرد تا توده های انقلابی را خفه کند... بهر صورت، یگانه دشمن ما در روز بحران و در روز پس از بحران، کل ارتجاعی خواهد بود که بدور دموکراسی ناب حلقه خواهد زد و به گمان من، نباید این را نادیده گرفت.» (متن روسی این نامه در نشریه کمونیستیچسکی ترد، شماره ۳۶۰، ما ژوئن ۱۹۲۱ در مقاله «نظر مارکس و انگلس درباره دموکراسی» نوشته رفیق آدوراتسکی چاپ شد. متن آلمانی، در کتاب

Friedrich Engels, Politisches Vermächtnis, Internationale Jugend - Bibliothek,

Nr. 12, Berlin, 1920, S 19. به چاپ رسید.)

ن. لنین

Collected Works, Vol. 32,
pp. 453-61

متن کامل این سخنرانی، نخستین بار
بشکل یک جزوه توسط دایره مطبوعاتی
کمینترن در مسکو انتشار یافت.

سخنرانی دربارهٔ مسأله ایتالیا (۳۸)

۲۸ ژوئن

رفقا، می‌خواهم کلاً به رفیق لاتساری پاسخ دهم. او گفت: «واقعیات مشخص را نقل کنید نه کلمات را.» بسیار عالی. اما اگر سیر تکامل گرایش رفورمیستی – اپورتونیستی در ایتالیا را ردیابی کنیم، این کار را چه می‌توان نامید، کلمه یا واقعیت؟ شما در سخنرانیها و در سراسر سیاستهاتان واقعیتی را که این همه برای جنبش سوسیالیستی ایتالیا اهمیت دارد، نادیده می‌گیرید و آن اینکه نه فقط این گرایش، بلکه یک گروه اپورتونیستی – رفورمیستی از مدتها پیش وجود داشته است. من هنوز هم آن زمانی را به یاد می‌آورم که برنشتاین تبلیغات اپورتونیستی اش را آغاز کرد، تبلیغاتی که به سوسیال – میهن پرستی و خیانتکاری و ورشکستگی انترناسیونال دوم انجامید. از آن زمان تاکنون، ما توراتی را نه فقط به اسم بلکه به واسطهٔ تبلیغاتش در حزب ایتالیا و جنبش طبقهٔ کارگر ایتالیا که خودش در بیست سال گذشته، یکی از برهم زندگانش بوده است شناخته ایم. کمبود وقت، اجازهٔ مطالعهٔ دقیق مدارک مربوط به حزب ایتالیا را به من نمی‌دهد؛ اما به گمانم یکی از مهمترین مدارک مربوط به این موضوع، گزارش کنفرانسی است که توراتی و دوستانش در رجیوامیلیا (۳۹) تشکیل دادند – این گزارش در یکی از روزنامه‌های بورژوایی ایتالیا چاپ شد، که درست به یادم نیست لاستامپا بود یا کوریردلا سرا. این گزارش را با گزارشی که در روزنامهٔ آوانتی (۴۰) (به پیش!) چاپ شده بود مقایسه کردم. آیا این دلیل کافی نیست؟ پس از کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی، ما در اختلافی که با سراتی و دوستانش داشتیم، اوضاع را آن چنان که به گمان خودمان بود، آشکارا و قطعاً به ایشان گفتیم. ما به آنها گفتیم که حزب ایتالیا تا زمانی که وجود افرادی چون توراتی را در صفوف خود تحمل کند نمی‌تواند حزب کمونیست بشود.

این واقعیتهای سیاسی، یا کلمات، چیست؟ پس از کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی، ما علناً به پرولتاریای ایتالیا گفتیم: «با رفورمیستها، با توراتی، متحد نشوید.» سراتی دست به انتشار یک سلسهٔ مقالات در مخالفت با انترناسیونال کمونیستی زد و کنفرانس خاصی از رفورمیستها تشکیل داد. (۴۱) آیا اینها فقط کلمات بود؟ چیزی بیش از انشعاب بود: ایجاد

یک حزب تازه بود. آدمی باید کور بوده باشد که این را ندیده باشد. این سند، اهمیت تعیین کننده ای برای این مسأله دارد. همه آنانی که در کنفرانس رجیوامیلیا شرکت کردند باید از حزب اخراج شوند؛ آنها منشویک اند - نه منشویک روسی، بلکه منشویک ایتالیایی. لاتساری گفت: «ما با روحیه مردم ایتالیا آشنایی داریم.» من به سهم خودم چنین ادعایی درباره مردم روسیه نمی کنم، اما این اهمیتی ندارد. لاتساری گفت: «سوسیالیستهای ایتالیا بخوبی با روحیه مردم ایتالیا آشنایی دارند.» شاید چنین باشد، در این باره بحثی نمی کنم. اما اگر واقعیات مشخص و خودداری همیشگی از ریشه کن سازی منشویسم چیزی شناخته شده است، آنها منشویسم را نمی شناسند. مجبوریم - هر چند هم اسفناک باشد - اعلام کنیم که قرار کمیته اجرایی ما باید تأیید شود. حزبی که اپورتونیستها و رفورمیستهای چون توراتی را در صفوف خود تحمل کند، نمی تواند به انترناسیونال کمونیستی بپیوندد.

رفیق لاتساری می پرسد: «چرا باید نام حزب را تغییر دهیم؟ نام کنونی، بسیار خوب است.» ولی ما نمی توانیم با او همعقیده باشیم. ما تاریخ انترناسیونال دوم، سقوط و ورشکستگی آن را می دانیم. آیا ما تاریخ حزب آلمان را نمی دانیم؟ و آیا نمی دانیم که بدبیاری بزرگ جنبش طبقه کارگر آلمان این است که انشعاب، پیش از جنگ رخ نداد؟ این به قیمت جان بیست هزار کارگری تمام شد که شیدمانیست ها و سانتریستها با مشاجرات و شکایتهاشان علیه کمونیستهای آلمانی، تسلیم دولت آلمان کردند. (۴۲)

و آیا اکنون نیز همان رویداد را در ایتالیا نمی بینیم؟ حزب ایتالیا، هرگز یک حزب واقعاً انقلابی نبود. بدبیاری بزرگ این حزب آن است که پیش از جنگ با منشویکها و رفورمیستها قطع رابطه نکرد و آنها همچنان در حزب باقی ماندند. رفیق لاتساری می گوید: «ما ضرورت قطع رابطه با رفورمیست ها را بطور کامل می پذیریم؛ تنها مخالفت ما آن است که مطرح کردنش را در کنگره لگهورن (۴۳) لازم نمی دانستیم.» اما واقعیات؛ داستان دیگری را میگوید. این نخستین بار نیست که ما درباره رفورمیسم ایتالیایی بحث می کنیم. سال گذشته، ما ضمن بحث در این باره به سراتی گفتیم: «حتماً ناراحت نمی شوید اگر بپرسیم چرا انشعاب در حزب ایتالیا بلافاصله ممکن نیست و چرا باید به تعویق بیفتد؟» سراتی در پاسخ به این پرسش چه گفت؟ هیچ. و رفیق لاتساری ضمن نقل قول از مقاله فروسارد که در آن گفته بود «ما باید هوشیار و زیرک باشیم»، علناً گمان می کند که این، استدلالی است به نفع خودش و علیه ما. به عقیده من، او در اشتباه است. برعکس، این استدلال محکمی است به نفع ما و علیه رفیق لاتساری. وقتی شما مجبور شوید علت رفتار و استعفای خودتان را توضیح دهید، کارگران ایتالیایی چه خواهند گفت؟ اگر آنان اعلام کنند که تاکتیکهای ما در مقایسه با

زیگزاگهای چپ کمونیست نما – چپی که غالباً حتی کمونیست نیست و بیشتر به هرج و مرج شباهت دارد – بسیار روشن و ماهرانه است، چه خواهید گفت:

معنای داستانهایی که سراتی و حزبش بدین مضمون کوک کرده اند که روسها از همه می خواهند فقط از آنان تقلید کنند چیست؟ ما درست عکس این را می خواهیم. این کار بیشتر از به یاد سپردن قرارهای کمونیستی و به کار گرفتن عبارات انقلابی در هر فرصت ممکن، وقت می گیرد. این نیز کافی نیست، و ما از قبل، با کمونیستهایی که این یا آن قرار را ازیر کرده اند نیز مخالفیم. نشان کمونیسم راستین، قطع رابطه با اپورتونیسیم است. ما با کمونیستهایی که از این اصل پیروی کنند، صریحاً و علناً رفتار خواهیم کرد و شجاعانه، با اعتقاد به اینکه حق با ما است، به آنان خواهیم گفت: «هیچ کار نابخردانه ای نکنید؛ هوشیار و زیرک باشید.» ولی ما فقط با کمونیستهایی که با اپورتونیسیتها قطع رابطه کرده اند، کاری که شما نکرده اید، این گونه صحبت خواهیم کرد. بنابراین، تکرار می کنم: «امیدوارم کنگره، قرار کمیته اجرایی را تأیید کند. رفیق لاتساری گفت: «ما در دوره تدارکیم.» این کاملاً درست دوره تدارکید. نخستین مرحله این دوره، قطع رابطه با منشویکها است. شما در همانند قطع رابطه ما با منشویکهای خودمان در سال ۱۹۰۳. دشواریهایی که طبقه کارگر آلمان در طی این دوره طولانی و خسته کننده پس از جنگ در تاریخ انقلاب آلمان در پیش داشته است معلول این واقعیت است که حزب آلمان با منشویکها قطع رابطه نکرد.

رفیق لاتساری گفت که حزب ایتالیا از دوره تدارک می گذرد. این را کاملاً می پذیرم. و نخستین مرحله، قطع رابطه حتمی، نهایی، علنی و مصممانه با رفورمیسم است. وقتی این قطع رابطه عملی شود، توده ها پایدارانه از کمونیسم پشتیبانی خواهند کرد. مرحله دوم، بهیچ وجه تکرار شعارهای انقلابی نیست. این مرحله، مرحله پذیرفتن تصمیمات سنجیده و ماهرانه ما خواهد بود، تصمیماتی که همواره چنین خواهد بود و همواره بدین معنی است: اصول انقلابی بنیادی باید با شرایط خاص کشورهای گوناگون تطبیق داده شود.

انقلاب در ایتالیا، مسیری متفاوت با انقلاب روسیه در پیش خواهد گرفت. این انقلاب، بشکل دیگری آغاز خواهد شد. چگونه؟ نه شما می دانید نه ما. کمونیستهای ایتالیایی، همیشه بقدر کافی کمونیست نیستند. آیا وقتی کارگرا کارخانه ها را در ایتالیا متصرف شدند (۴۴)، حتی یک کمونیست پیدا شد که سر غیرت بیاید؟ نه. آن زمان، هنوز خبری از کمونیسم در ایتالیا نبود؛ تا اندازه ای هرج و مرج وجود داشت، اما اثری از کمونیسم مارکسیستی نبود. این کمونیسم باید آفریده شود و توده های کارگران باید آن را از راه تجربه مبارزه انقلابی، در خود بدمند. و نخستین گام در این راه، قطع رابطه نهایی با منشویکهایی

است که در طی بیش از بیست سال، سرگرم همکاری و همدستی با حکومت بورژوازی بوده اند. بسیار محتمل است که مودیلیانی، کسی که در کنفرانسهای زیمروالد و کینتهال (۴۵) توانستم تا اندازه ای چهره اش را ببینم، سیاستمداری بقدر کافی زیرک باشد تا داخل دولت بورژوازی نشود و در مرکز حزب سوسیالیست، یعنی جایی که بهتر از هر جایی می تواند برای بورژوازی مفید واقع شود، باقی بماند. اما همه نظریه های توراتی و دوستانش، همه تبلیغات و تهییج گریهای آنان، حکایت از همکاری با بورژوازی می کند. آیا نقل قولهای متعددی که در سخنرانی جناری وجود داشت این واقعیت را ثابت نمی کند؟ این در واقع، جناح متحدی است که توراتی فراهم آورده است. بهمین علت است که باید به رفیق لاتساری بگویم: «سخنرانیهایی مانند سخنرانی شما و سخنانی که رفیق سراتی در اینجا ایراد کرد کمکی به تدارک دیدن برای انقلاب نمی کند بلکه آن را از هم می پراکند.» (همه فریاد می زنند: «زننده باد!») حضار کف می زنند.)

در کنگره لگهورن، شما اکثریت قابل ملاحظه ای داشتید. شما در برابر ۱۴,۰۰۰ رأی رفرمیستها و ۵۸,۰۰۰ رأی کمونیستها، ۹۸,۰۰۰ رأی داشتید. آوردن این تعداد رأی، بعنوان آغاز جنبشی صرفاً کمونیستی در کشوری مانند ایتالیا با سنتهای معروفش، که هنوز زمینه انشعاب بقدر کافی آماده نشده است، پیروزی بزرگی برای کمونیستها به شمار می رود.

این، پیروزی بزرگ و دلیل ملموسی است بر این واقعیت که جنبش طبقه کارگر در ایتالیا سریعتر از جنبش ما در روسیه گسترش خواهد یافت زیرا، اگر با ارقام مربوط به جنبش ما آشنایی داشته باشید، باید بدانید که در فوریه ۱۹۱۷ پس از سقوط تزاریسم و در جریان جمهوری بورژوازی، ما در مقایسه با منشویکها، هنوز در اقلیت بودیم. وضع ما پس از پانزده سال جنگ و انشعاب سرسختانه، بدانگونه بود. جناح راست ما رشد نکرد و جلوگیری از رشد آن نیز، برخلاف آنچه از لحن بی اعتبار کننده شما به هنگام سخن گفتن از روسیه بر می آید، چندان ساده نیست. تردیدی نیست که گسترش جنبش در ایتالیا، در مسیری کاملاً متفاوت صورت خواهد گرفت. ما پس از پانزده سال مبارزه علیه منشویکها و پس از سقوط تزاریسم، کار را با تعداد بسیار کمتری از هواداران آغاز کردیم. شما در برابر ۹۸,۰۰۰ سانتیست متحد که موضعی متزلزل دارند ۵۸,۰۰۰ کارگر با اندیشه کمونیستی دارید. این، دلیل و واقعیتی است که مطمئناً همه کسانی را که نمی خواهند چشمشان را در برابر جنبش توده ای کارگران ایتالیا ببندند، متقاعد می کند. هیچ چیز، بناگهان روی نمی دهد. اما این مطمئناً ثابت می کند که توده کارگران — نه فقط رهبران قدیمی، بوروکرات ها، استادان و روزنامه نگاران بلکه طبقه ای که عملاً استثمار می شود یعنی پیشاهنگ استثمار شوندهگان —

از ما پشتیبانی می کنند. و ثابت می کند که شما در لگه‌ورن مرتکب چه خطایی شدید. این یک واقعیت است. شما اختیار ۹۸,۰۰۰ رأی را داشتید، اما ترجیح دادید با ۱۴,۰۰۰ رفرمیست علیه ۵۸,۰۰۰ کمونیست هم رأی شوید. شما حتی اگر کمونیستهای اصیلی نبودید، و حتی اگر آنان فقط هواداران بوردیگا بودند – که درست نیست، زیرا بوردیگا پس از کنگره دوم، بسیار صادقانه اعلام کرد که آنارشیسم و ضد پارلمانتاریسم را کنار گذاشته است – میبایست با آنان هم رأی می شدید. اما شما چه کردید؟ شما ترجیح دادید که با ۱۴,۰۰۰ رفرمیست متحد شوید و با ۵۸,۰۰۰ کمونیست قطع رابطه کنید. و این بهترین دلیل برای نشان دادن فاجعه آمیز بودن سیاست سراتی برای ایتالیا است. ما هرگز از سراتی نخواستیم که از انقلاب روسیه برای ایتالیا نسخه برداری کند. این کار، حماقت است. ما بقدر کافی روشن و انعطاف پذیر هستیم که به دام چنین حماقتی نیفتیم. اما سراتی ثابت کرده است سیاستش در ایتالیا بر خطا بوده است. شاید او می بایست مانور می داد. این، عبارتی است که وقتی در سال گذشته اینجا بود بارها تکرارش کرد. او گفت: «ما می دانیم چگونه مانور بدهیم، احتیاجی به تقلید کورکورانه نداریم. این، سفاهت است. ما باید مانور بدهیم، تا جدایی از اپورتونیسم را ممکن سازیم. شما روسها نمی دانید که این کار را چگونه باید انجام داد. ما ایتالیایی ها در این جور کارها زرنگ‌تریم. صبر کنیم و ببینیم.» و ما چه دیدیم؟ سراتی، مانور ماهرانه ای داد. او با ۵۸,۰۰۰ کمونیست قطع رابطه کرد. و حالا این رفقا به اینجا می آیند و می گویند: «اگر شما ما را رد کنید، توده ها سردرگم خواهند شد.» نه، رفقا، اشتباه می کنید. توده های کارگران ایتالیا در حال حاضر سردرگم شده اند و به نفع شان خواهد بود اگر به ایشان بگوییم: «رفقا، شما باید انتخاب کنید؛ کارگران ایتالیا، شما باید از انترناسیونال کمونیستی، که هرگز از شما نخواهد خواست که کورکورانه از روسها تقلید کنید و منشویکها که از بیست سال پیش به این طرف برای ما شناخته شده اند و ما هرگز وجودشان را بعنوان همسایگان مان در انترناسیونال کمونیستی حقیقتاً انقلابی تحمل نخواهیم کرد، یکی را انتخاب کنید.» این است آنچه که باید به کارگران ایتالیایی بگوییم. تردیدی درباره نتیجه اش نمی توان داشت. توده های کارگران، از ما پیروی خواهند کرد. (تأیید با صدای بلند).

Collected Works, Vol. 32,
pp. 462-67

متن کامل این سخنرانی در نشریه زیر
به چاپ رسید:

Bulletin of the Third Congress
of the Communist International,
No. 8, July 4, 1921

سخنرانی در دفاع از تاکتیکهای انترناسیونال کمونیستی

۱ ژوئیه

رفقا! عمیقاً متأسفم از اینکه در اینجا فقط باید از خودم دفاع کنم (خنده حضار). میگویم عمیقاً متأسفم، زیرا پس از آشنایی با سخنرانی رفیق تراچینی و اصلاحاتی که سه هیأت نمایندگی به عمل آوردند، بسیار مایلم که تهاجم را آغاز کنم، چون اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، عملیات تهاجمی علیه نظراتی که تراچینی و این سه هیأت نمایندگی (۴۶) به دفاع از آن پرداختند ضرورت دارد. اگر کنگره نخواهد دست به تهاجمی همه جانبه علیه این گونه خطاها، اینگونه حماقتهای «چپ گرایانه» بزند، سراسر جنبش محکوم به فنا است. این، اعتقاد من است. ولی ما، مارکسیست‌هایی متشکل و با انضباط هستیم. ما نمی‌توانیم خودمان را به سخنرانی علیه تک تک رفقا راضی کنیم. ما روسها دیگر از این عبارتهای چپ، دلزده و خسته شده ایم. ما اهل سازمان هستیم. برای تهیه نقشه هامن باید بطریقی سازمان یافته عمل کنیم و بکوشیم خط درست را پیدا کنیم. البته پنهان نباید کرد که تزه‌های ما، خود، نوعی سازش است. و چرا چنین نباشد؟ در میان کمونیستها، که کنگره سوم شان را تشکیل داده و اصول مشخص اساسی را تدوین کرده‌اند، سازش در شرایط معینی، ضرورت پیدا می‌کند. تزه‌های ما، (۴۷) که توسط هیأت نمایندگی روسیه مطرح شد، در نهایت دقت بررسی و آماده شد و نتیجه دیدارها و بحث‌های طولانی با هیئتهای گوناگون است. هدف این تزه‌ها تعیین خط اساسی حرکت انترناسیونال کمونیستی است، و بویژه اکنون که ما نه فقط سانتریست‌های واقعی را محکوم بلکه از حزب نیز اخراج کرده ایم، ضرورت دارد. واقعیت، چنین است. من مجبورم از این تزه‌ها دفاع کنم. اما وقتی تراچینی می‌آید و می‌گوید که مجبوریم به مبارزه علیه سانتریست‌ها ادامه دهیم و در دنبال سخنانش می‌گویید که این مبارزه چگونه صورت خواهد گرفت من می‌گویم این اصلاحات اگر نشان دهنده گرایش مشخص باشد مبارزه بی‌امان علیه این جریان ضرورت دارد، زیرا در غیر این صورت نه کمونیسمی در میان خواهد بود و نه انترناسیونال کمونیستی. در شگفتم که حزب کارگران کمونیست آلمان (۴۸) زیر این اصلاحات را امضا نکرده است. (خنده حضار). راستی، به آنچه تراچینی از آن دفاع می‌کند،

و به آنچه در اصلاحاتش گفته گوش دهید. اصلاحات بدین ترتیب آغاز می شود: «در صفحه ۱، ستون ۱، سطر ۱۹، واژه اکثریت باید حذف شود.» اکثریت! این بسیار خطرناک است! (خنده حضار). سپس می افزاید: «به جای واژه های پیشنهادهای اساسی، واژه هدفها را بگنجانید.» پیشنهادهای اساسی و هدفها، دو چیز جداگانه اند؛ حتی آنارشیستها درباره هدف با ما موافقت، زیرا آنان نیز برانداختن استثمار و تمایزات طبقاتی دفاع می کنند. در جریان زندگی، تعداد بسیار کمی از آنارشیستها را دیده و با آنان گفتگو کرده ام، اما برویهم، آنان را بقدر کافی شناخته ام. گاهی توانسته ام با آنان برسر هدفها به توافق برسم، اما هرگز برسر اصول به توافق نرسیدم. اصول، هدف، برنامه، تاکتیک یا نظریه نیستند. تاکتیک و نظریه، اصول نیستند. اختلاف ما با آنارشیستها برسر اصول چگونه است؟ اصول کمونیسم عبارت است از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و استفاده از قهر دستگاه دولت در دوره گذار. چنین است اصول کمونیسم، اما هدفش چیز دیگری است. و رفقای که این پیشنهاد را برای بحث به میان گذاشته اند، مرتکب اشتباه شده اند. دوم اینکه در آنجا گفته شده است. «واژه اکثریت باید حذف شود.» تمام عبارت چنین است:

«کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی در شرایطی می خواهد به بررسی مسائل مربوط به تاکتیکها بپردازد که شرایط عینی در بسیاری از کشورها به معنای انقلابی، حاد شده است و احزاب توده ای کمونیستی بسیاری تشکیل شده اند که اتفاقاً در مبارزه انقلابی عملی شان در هیچ جا رهبری واقعی اکثریت طبقه کارگر را به دست نگرفته اند.»

و به این علت می خواهند واژه اکثریت را حذف کنند. اگر ما نتوانیم برسر چنین مسائل ساده ای به توافق برسیم، نمی دانم چگونه خواهیم توانست باهم کار کنیم و پرولتاریا را تا رسیدن به پیروزی رهبری کنیم. پس جای شگفتی نیست که برسر مسأله اصول نیز نمی توانیم به توافق برسیم. حزبی را به من نشان دهید که اکثریت طبقه کارگر را به خود جلب کرده باشد. تراچینی حتی به فکر ذکر یک نمونه نیفتاد. در واقع، چنین نمونه ای وجود ندارد. پس واژه هدفها باید به جای واژه اصول گذاشته شود و واژه اکثریت باید حذف شود. نه، متشکریم! ما این کار را نخواهیم کرد. حتی حزب آلمان – یکی از بهترین حزبها – اکثریت طبقه کارگر را در پشت سر ندارد. این یک واقعیت است. ما که با مبارزه سرسختانه ای روبرو هستیم ترسی از به زبان آوردن این واقعیت نداریم، اما شما در اینجا با سه هیئت نمایندگی سروکار دارید که می خواهند کارشان را از غیر واقع شروع کنند، زیرا اگر کنگره واژه اکثریت

را حذف کند، نشان می دهد که خواهان غیر واقع است. این، مثل روز روشن است. پس اصلاح بعدی می آید: «در صفحه ۴، ستون ۱، سطر ۱۰، واژه های نامه سرگشاده و مانند اینها باید حذف شود.» (۴۹) امروز یک سخنرانی شنیدم و همین اندیشه را در آن یافتیم. اما وجودش در آنجا کاملاً طبیعی بود. سخنران، رفیق همپل عضو حزب کارگران کمونیست آلمان بود. او گفت: «نامه سرگشاده، کار اپورتونیسم بود.» سخت متأسف و شرمنده ام که این سخنان را بطور خصوصی شنیده ام. اما وقتی در کنگره، نامه سرگشاده پس از مشاجرات طولانی، اپورتونیستی اعلام می شود، مایه شرم و رسوایی می گردد! و اکنون رفیق تراچینی از طرف سه هیئت نمایندگی می آید و می خواهد واژه های نامه سرگشاده را حذف کند. در این صورت، فایده پیکار علیه حزب کارگران کمونیست آلمان چیست؟ نامه سرگشاده یک اقدام سیاسی الگو مانند است. این موضوع در تزه های ما گفته شده و ما مطمئناً باید از آن دفاع کنیم. الگو است از این جهت که نخستین حرکت در روش عملی جلب اکثریت طبقه کارگر بسوی خود بشمار می رود. در اروپا که تقریباً همه کارگران سازمان یافته اند، ما باید اکثریت طبقه کارگر را بسوی خود جلب کنیم و هر کس که نتواند این را بفهمد، راهی به جنبش کمونیستی نخواهد برد؛ و اگر نتوانسته باشد بهمان اندازه در دوره سه ساله انقلاب بزرگ یاد بگیرد، هرگز چیزی یاد نخواهد گرفت.

تراچینی می گوید که ما در روسیه پیروز شدیم، هر چند که حزب، بسیار کوچک بود. او از آنچه که در این تزها درباره چکسلواکی گفته شده است راضی نیست. اصلاحات در بیست و هفت مورد به عمل آمده است، که اگر حوصله انتقاد از همه آنها را می داشتیم، می بایست مانند بعضی از ناطقان، بیش از سه ساعت سخنرانی می کردم... در اینجا شنیده ایم که حزب کمونیست چکسلواکی از ۳۰۰,۰۰۰ تا ۴۰۰,۰۰۰ عضو دارد و حتماً باید اکثریت در آنجا به دست آید، نیرویی شکست ناپذیر پدید آید و نام نویسی از توده های کارگران همچنان ادامه یابد. تراچینی اکنون برای حمله آماده شده است. او می گوید: اگر در حال حاضر ۴۰۰,۰۰۰ کارگر در حزب عضویت دارند، بیش از آن را برای چه می خواهیم؟ حذف کنید! (خنده حضار.) او از واژه توده ها می ترسد و می خواهد آن را محو کند. آگاهی رفیق تراچینی درباره انقلاب روسیه بسیار کم است.

در روسیه، ما حزب بسیار کوچکی بودیم، ولی از این که بگذریم، اکثریت شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان سراسر کشور را با خود داشتیم. (حضار با صدای بلند: «کاملاً درست است!») آیا شما چنین چیزی دارید؟ ما تقریباً نیمی از ارتش را که آن زمان تقریباً به ۱۰ میلیون نفر می رسید، با خود داشتیم. آیا شما برآستی اکثریت ارتش را در پشت خود

دارید؟ چنین کشوری را به من نشان دهید! اگر سه هیئت نمایندگی دیگر با این نظرات رفیق تراچینی موافق باشند، در این صورت یک جای انترناسیونال خراب است! در آن صورت باید بگوییم: «بایستید! باید به جنگی سرنوشت ساز دست بزنیم! در غیر این صورت انترناسیونال کمونیستی از دست رفته است.» (همه‌ه‌ حضار).

با آنکه موضعی تدافعی گرفته ام (خنده حضار)، باید بر اساس تجربه شخصی ام بگویم که هدف و اصل بنیادی سخنرانی من، دفاع از قرار و تزهایی است که هیئت نمایندگی ما پیشنهاد کرد. البته اگر کسی بگوید یک حرف از آنها را نیز نباید عوض کرد، این غیر عملی است. من مجبور شدم چندین قرار را بخوانم و خوب می دانم که در تک تک سطرهای آنها جای اصلاحات بسیار مفیدی وجود دارد. اما این بمعنای دستکاری در لغات است. با این حال، اگر در اینجا اعلام می کنم که از لحاظ سیاسی حتی یک حرف از آنها را نمی توان تغییر داد بدان سبب است که اصلاحات، چنانکه من می بینم، ماهیت سیاسی کاملاً مشخصی دارند و ما را به مسیری می کشانند که برای انترناسیونال کمونیستی مضر و خطرناک است. بنابراین، من و همه ما و هیئت نمایندگی روسیه باید پافشاری کنیم که حتی یک حرف در تزه‌ها تغییر داده نشود. ما عناصر دست راستی خودمان را نه فقط محکوم، بلکه از حزب نیز اخراج کرده‌ایم. اما اگر افراد، جنگ علیه دست راستیها را مانند تراچینی به نوعی ورزش تبدیل کنند، در این صورت باید بگوییم: «بس است! والا، خطر، بسی بزرگتر خواهد شد!»

تراچینی از نظریه مبارزه تهاجمی (۵۰) دفاع کرده است. در همین زمینه، یک فرمول دو سه صفحه ای در این اصلاحات معروف پیشنهاد شده است. نیازی نیست که همه آنها را بخوانیم. می دانیم آنها چه می گویند. تراچینی، مسأله را بروشنی بیان کرده است. او از نظریه تهاجمی دفاع کرده و «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» را متذکر شده است. ما در روسیه، در مبارزه علیه سانتریستها، تجربه سیاسی کافی به دست آورده بودیم. پانزده سال پیش، ما دست اندر کار مبارزه علیه اپورتونیستها و سانتریستها خودمان و علیه منشویکها بودیم، و نه فقط بر منشویکها بلکه بر نیمه آنارشیستها نیز پیروز شدیم.

اگر چنین مبارزه ای نکرده بودیم نمی توانستیم سه سال و نیم یا حتی سه هفته و نیم، قدرت را در دست خودمان نگهداریم و نمی توانستیم کنگره های کمونیستی را در اینجا تشکیل دهیم. «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» از عباراتی اند که سوسیال رولوسیونرهای چپ (۵۱) علیه ما به کار برده بودند. آنان اکنون در زندانند و در آنجا از «هدفهای کمونیسم» دفاع می کنند و در باره «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» می اندیشند. (خنده حضار). راستای استدلال که در اصلاحات پیشنهادی دنبال شده، راستایی

غیرممکن است زیرا اثری از مارکسیسم، تجربه سیاسی و استدلال در آنها نیست. آیا ما در تزهامان، نظریه ای کلی دربارهٔ تهاجم انقلابی ارائه کرده ایم؟ آیا رادک یا هر یک از ما مرتکب چنین بلاهتی شده است؟ ما از نظریهٔ تهاجم در ارتباط با یک کشور کاملاً مشخص و در دوره ای کاملاً مشخص سخن به میان آورده ایم.

می توانیم از مبارزهٔ خودمان علیه منشویکها مواردی را ذکر کنیم که نشان می دهد حتی پیش از جنگ، بودند کسانی که تردید داشتند در این که آیا حزب انقلابی باید دست به تهاجم بزند یا نه. اگر چنین تردیدهایی بر هر سوسیال دموکراتی مستولی می شد - ما نیز خودمان را آن زمانها سوسیال دموکرات می نامیدیم - علیه او به مبارزه برمی خاستیم و می گفتیم که او اپورتونیست است و چیزی از مارکسیسم و دیالکتیک حزب انقلابی سر در نمی آورد. آیا برای یک حزب، امکان دارد که دربارهٔ مجاز بودن تهاجم انقلابی بطور کلی مشاجره کند؟ برای آنکه چنین نمونه هایی را در این کشور پیدا کنیم باید به پانزده سال پیش باز گردیم. اگر سانتریستها یا سانتریستهای نقابداری وجود دارند که دربارهٔ نظریهٔ تهاجم مشاجره می کنند، بیدرنگ باید اخراج شوند. این مسأله نمی تواند موجب مشاجره ای شود. اما اینکه ما اکنون یعنی سه سال پس از تشکیل انترناسیونال کمونیستی دربارهٔ «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» بحث می کنیم، مایهٔ شرمندگی و رسوایی است.

در این باره، با رفیق رادک که پیش نویس این تزاها را با همکاری خود ما تهیه کرده است، مشاجره ای نداریم. شاید پرداختن به نظریه تهاجم انقلابی در آلمان، که مقدمات واقعی تهاجم در آنجا فراهم نیامده بود، درست نبوده باشد. با این حال، اقدام ماه مارس، علیرغم اشتباهات رهبران (۵۲)، گام بزرگی به جلو بود. اما این اهمیتی ندارد. صدها هزار کارگر، قهرمانانه جنگیدند. حزب کارگران کمونیست آلمان با هر شجاعتی که علیه بورژوازی جنگیده باشد، ما باید آنچه را که رفیق رادک در مقاله اش دربارهٔ هولتس گفته است تکرار کنیم. اگر هر کس، حتی یک آنارشیست قهرمانانه علیه بورژوازی بجنگد، البته، دست به کار بزرگی زده است؛ اما زمانی گام واقعی به جلو برداشته خواهد شد که صدها هزار نفر علیه فتنه انگیزیهای شرم آورانهٔ سوسیال - خائنان و علیه بورژوازی بجنگند.

انتقاد از اشتباهات خود، بسیار باارزش است. ما از اینجا آغاز کردیم. اگر کسی، پس از مبارزه ای که صدها هزار نفر در آن شرکت کرده اند، با این مبارزه به مخالفت برخیزد و مانند له وی رفتار کند، باید اخراج شود. و چنین کاری صورت گرفت. اما باید از این کار درس بگیریم. آیا ما براستی برای تهاجم آماده شده بودیم؟ (رادک: «ما حتی برای دفاع آماده نشده بودیم.») عملاً فقط در مقالات روزنامه ها از تهاجم سخن به میان می آمد. این نظریه،

بطوری که، درباره اقدام ماه مارس ۱۹۲۱ آلمان به کار گرفته شد، اشتباه بود – این را باید بپذیریم – اما نظریه تهاجم انقلابی بطور کلی، بهیچوجه اشتباه نیست.

ما در روسیه پیروز شدیم، آن هم به چه سادگی، زیرا در دروه جنگ امپریالیستی برای انقلاب تدارک می دیدیم. این نخستین شرط بود. ده میلیون کارگر و دهقان در روسیه مسلح شده بودند و شعار ما چنین بود: صلح بیدرنگ بهر قیمتی. ما پیروز شدیم زیرا توده عظیم دهقانان، موضعی انقلابی علیه زمینداران بزرگ گرفته بود. سوسیال رولوسیونرها و هواداران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، در ماه نوامبر ۱۹۱۷ بصورت یک حزب بزرگ دهقانی در آمده بودند. آنان خواهان روشهای انقلابی بودند ولی همانند قهرمانان راستین انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم شهامت لازم برای انقلابی عمل کردن را نداشتند. ما در ماه های اوت و سپتامبر ۱۹۱۷ گفتیم: «از لحاظ نظری، همچون گذشته علیه سوسیال رولوسیونرها می جنگیم ولی از لحاظ عملی، آماده پذیرفتن برنامه شان هستیم زیرا فقط مائیم که می توانیم آن را اجرا کنیم.» درست آنچه را که گفته بودیم انجام دادیم. (۵۳) دهقانان در نوامبر ۱۹۱۷ یعنی پس از پیروزی ما، موضع ناجوری در برابر ما داشتند و اکثریت سوسیال رولوسیونرها را به مجلس مؤسسان فرستادند، اگر نه در جریان چند روز – آنچنان که من اشتباهاً انتظار داشتم و پیش بینی کرده بودم – ولی بهر صورت در طی چند هفته بسوی ما جلب شدند. اختلاف، بزرگ نبود. آیا می توانید کشوری را در اروپا نشان دهید که بتوانید اکثریت دهقانانش را در طی چند هفته بسوی خودتان جلب کنید؟ شاید ایتالیا؟ (خنده حضار.) اگر گفته می شود که ما علیرغم نداشتن یک حزب بزرگ در روسیه پیروز شدیم، این فقط ثابت می کند کسانی که چنین حرفی می زنند انقلاب روسیه را نشناخته اند و مطلقاً شناختی از طرز آماده شدن برای انقلاب ندارند.

نخستین گام ما ایجاد یک حزب کمونیست واقعی بود تا بدانیم با چه کسی صحبت میکنیم و به چه کسی می توانیم اعتماد کنیم. شعار کنگره های اول و دوم، «مرگ بر سانتریست ها!» بود. تا زمانی که در سراسر راهمان و در سراسر جهان، آخرین مهلت را از سانتریست ها و نیمه سانتریست هایی که در روسیه لقب منشویک دارند نگیریم، نمی توانیم حتی به یادگرفتن الفبای کمونیسم امیدوار باشیم. نخستین وظیفه، تأسیس یک حزب انقلابی اصیل و قطع رابطه با منشویکها است. اما این فقط یک مدرسه مقدماتی است. ما اکنون برای تشکیل کنگره سوم تدارک می بینیم و رفیق تراچینی همچنان می گوید که وظیفه مدرسه ابتدایی عبارت است از ردیابی، تعقیب و افشای سانتریست ها و نیمه سانتریست ها. نه، متشکریم! ما مدتها پیش، این کار را کرده ایم. ما در کنگره دوم گفتیم که سانتریست ها دشمن ما هستند. ولی

ما باید واقعاً پیش برویم. دومین مرحله، پس از تشکیل حزبی، یادگرفتن طرز آماده شدن برای انقلاب است. در بسیاری از کشورها، ما هنوز طرز بدست گرفتن رهبری را نیز یاد نگرفته ایم. ما به این علت در روسیه پیروز شدیم که نه فقط اکثریت بی چون و چرای طبقه کارگر در پشت سرمان بود (در جریان انتخابات ۱۹۱۷)، اکثریت عظیم کارگران همراه ما علیه منشیوها رأی دادند)، بلکه نیمی از ارتش بلافاصله پس از به قدرت رسیدن ما، و نه دهم دهقانان در طی چند هفته، به ما پیوستند؛ ما به این علت پیروز شدیم که برنامه ارضی سوسیال رولوسیونرها را بجای برنامه ارضی خودمان پذیرفتیم و به اجرا گذاشتیم. علت پیروزی ما آن است که برنامه سوسیال - رولوسیونری را اجرا کردیم؛ علت آسان بودن این پیروزی نیز همین است. آیا امکان دارد که شما در غرب، چنین خیالاتی در سر داشته باشید؟ مضحک است! رفیق تراچینی و همه شما که اصلاحات پیشنهادی را امضا کرده اید، فقط شرایط عینی اقتصادی را مقایسه کنید! با آنکه اکثریت سریعاً به ما پیوست، دشواری هایی که پس از پیروزی در برابر خویش داشتیم بسیار بزرگ بود. با اینحال، بر دشواریها غلبه کردیم زیرا نه فقط هدفها بلکه اصول خودمان را نیز در نظر داشتیم و کسانی را که درباره اصول سکوت می کردند، ولی از هدفها، «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» حرف میزدند در حزب خود تحمل نکردیم. شاید به این علت که چنین آقایانی را در زندان نگهداشته ایم شایسته سرزنش باشیم. اما دیکتاتوری بهر شکل دیگری غیر ممکن است. ما باید برای دیکتاتوری آماده شویم، و این شامل پیکار با این گونه عبارتها و اینگونه اصلاحات می شود. (خنده حضار). در سراسر تزهایی ما سخن از توده ها است. اما، رفقا، باید یاد بگیریم که منظور از توده ها چیست. حزب کارگران کمونیست آلمان و رفقای جناح چپ، از این واژه سوء استفاده می کنند. اما رفیق تراچینی و همه رفقای که زیر این اصلاحات را امضا کرده اند نمی دانند که واژه توده ها چگونه باید خوانده شود.

همچنانکه می بینید، سخنانم بسیار به درازا کشیده است؛ ازاینرو می خواهم فقط چند کلمه ای در باره معنای توده ها بگویم. این معنا، مطابق تغییراتی که در ماهیت مبارزه پیش می آید تغییر می یابد. در آغاز مبارزه، وجود چند هزار کارگر حقیقتاً انقلابی کافی بود تا بشود از توده ها حرف زد. اگر حزب بتواند اعضای خودش را به مبارزه بکشاند و مردم غیر حزبی را نیز بیدار کند؛ مطمئن باشید که در راه جلب توده ها بسوی خود گام نهاده است.

در جریان انقلاب ما، مواردی بود که چند هزار کارگر، نماینده توده ها می شدند. در تاریخ جنبش ما و مبارزه ما علیه منشیوها، نمونه های بسیاری را می بینید که وجود چند هزار کارگر در یک شهر کافی بود تا ماهیتی آشکارا توده ای به جنبش بدهد. توده زمانی با شما

خواهد بود که چندین هزار کارگر غیر حزبی، که زندگی شان غالباً عاری از فرهنگ است و روزگار را در بینوایی می گذرانند و هرگز چیزی در باره سیاست نشنیده اند، کار بشیوه انقلابی را پیش می گیرند، اگر جنبش گسترش و شدت یابد، تدریجاً به یک انقلاب واقعی تبدیل میشود. ما این را در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در جریان سه انقلاب (۵۴) دیدیم و شما نیز همگی باید از این مرحله بگذرید. وقتی مقدمات انقلاب بقدر کافی فراهم شده باشد معنای توده ها تغییر می یابد. دیگر چند هزار کارگر، نماینده توده ها نخواهند بود. از این پس، واژه مزبور بمعنایی دیگر به کار می رود. معنای توده ها چنان تغییر می یابد که تلویحاً بمعنای اکثریت باشد، آن هم نه بمعنای اکثریت کارگران به تنهایی، بلکه بمعنای اکثریت استثمار شوندهگان. هرگونه تفسیر دیگری از این واژه برای یک انقلابی، نارواست و هر مفهوم دیگری که به این واژه داده شود دور از فهم می شود. حتی یک حزب کوچک، مثلاً بریتانیایی یا آمریکایی، ممکن است پس از آنکه مسیر تکامل رویدادها را بدقت مطالعه کرده و با زندگی و رسوم توده های غیر حزبی آشنا شده است، در لحظه مناسبی، یک جنبش انقلابی را براه بیندازد (رفیق رادک به اعتصاب معدنچیان بعنوان یک مثال بسیار خوب اشاره کرده است). (۵۵) جنبش توده ای زمانی آغاز خواهد شد که چنین حزبی، در چنین لحظه ای، با شعارهایش به میدان می آید و پیروزمندانه میلیونها کارگر را به دنبال خود به حرکت در می آورد. برویهم نمی خواهم انکار کنم که یک حزب بسیار کوچک نیز می تواند انقلاب را آغاز کند و به پیروزی برساند. ولی شخص باید با روشهای جلب توده ها بسوی خود آشنایی داشته باشد. برای این آشنایی، تدارک همه جانبه دیدن برای انقلاب، ضرورت دارد. اما اینجا با رفقای ما مواجه ایم که می آیند و می گویند ما باید از توقع جلب توده های «بزرگ» بسوی خودمان دست برداریم. با اینان باید مبارزه کرد. بدون تدارک همه جانبه در هیچ کشوری به پیروزی نخواهید رسید. برای رهبری توده ها، فقط یک حزب کوچک کفایت می کند. گاه، نیازی به سازمانهای بزرگ نیست.

اما برای پیروز شدن، باید همگامی و هواداری توده ها را با خود داشته باشیم. اکثریت مطلق، همیشه ضروری نیست؛ بلکه آنچه برای کسب و نگاهداری قدرت ضرورت دارد نه فقط اکثریت طبقه کارگر – من اصطلاح «طبقه کارگر» را بمعنای اروپای غربی اش یعنی بمعنای پرولتاریای صنعتی بکار می برم – بلکه اکثریت زحمتکشان و استثمار شوندهگان روستایی نیز هست. آیا در این باره اندیشیده اید؟ آیا در سخنرانی تراچینی حتی یک اشاره به این اندیشه دیده می شود؟ او فقط از «گرایش پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» حرف میزند. آیا او حتی یک کلمه را به مسأله غذا اختصاص می دهد؟ اما کارگران، غذایشان را

می‌طلبند، هر چند می‌توانند با دشواریهای بزرگ مدارا کنند و گرسنه بمانند، همانطور که تا اندازه ای در روسیه دیده ایم. بنابراین، ما باید نه فقط اکثریت طبقه کارگر، بلکه اکثریت زحمتکشان و استثمار شوندگان روستایی را نیز بسوی خود جلب کنیم. آیا برای این کار تدارک دیده اید؟ به گمانم در هیچ جا تدارکی دیده نشده است.

و بهمین علت، تکرار می‌کنم: من باید آشکارا از تزهامان دفاع کنم و احساسم این است که ملزم به چنین دفاعی هستم. ما سانتریست‌ها را نه فقط محکوم، بلکه از حزب نیز اخراج کردیم. اکنون باید به جنبه ای دیگر، که آن نیز به نظر ما خطرناک است، بپردازیم. ما باید حقیقت را به مؤدبانه ترین شکل به رفقا بگوییم (و در تزه‌های ما، حقیقت بشکلی مؤدبانه و با ملاحظه، بیان شده است) تا کسی احساس توهین نکند: اکنون ما با مسائلی مهمتر از حمله به سانتریست‌ها مواجه ایم. بقدر کافی در باره این مسأله صحبت کرده ایم. دیگر خسته کننده شده است. در عوض، رفقا باید پرداختن به مبارزه واقعی انقلابی را یاد بگیرند. کارگران آلمان، چنین مبارزه ای را از مدتها پیش، آغاز کرده اند. صدها هزار پرولتر در آن کشور، قهرمانانه می‌رزمیده اند. هر کسی که با این مبارزه مخالفت کند بیدرنگ باید اخراج شود. اما پس از آن، نباید به خودنمایی بی‌محتوی بپردازیم، بلکه باید بیدرنگ با توجه به اشتباهاتی که مرتکب شده ایم، طرز بهتر سازمان دادن مبارزه را یاد بگیریم. ما نباید اشتباهاتمان را از دشمن پنهان کنیم. هر کسی که از گفتن اشتباهاتش بترسد انقلابی نیست. برعکس، اگر آشکارا به کارگران بگوییم که «بله، ما اشتباه کرده ایم»، بدین معنا خواهد بود که این اشتباهات دیگر تکرار نخواهند شد و ما بهتر خواهیم توانست لحظه مناسب را انتخاب کنیم. و اگر در جریان انقلاب نیز معلوم شود که اکثریت زحمتکشان — نه فقط اکثریت کارگران، بلکه اکثریت همه استثمار شوندگان و ستمدیدگان نیز — در پشت سر ما ایستاده اند، در آنصورت، ما واقعاً پیروز خواهیم شد. (کف زدنهای طولانی و توفانی حضار).

Collected Works, Vol. 32,
pp. 468-77

متن کامل این سخنرانی در نشریه زیر
بچاپ رسید:

Bulletin of the Third Congress
of the Communist International
No. 11, July 8, 1921

گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه

۵ ژوئیه

رفقا! حقیقت این است که آنچنانکه باید نتوانستم چیزی برای این گزارش آماده کنم. تنها چیزی که توانستم بعنوان مطالب تنظیم شده برایتان آماده کنم ترجمه ای از نوشته خودم در باره مالیات جنسی و تزه‌های مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه بود. (۲*) می خواهم توضیحات و اظهار نظر مختصری بر اینها بیفزایم.

به نظر من، برای توضیح تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه، پیش از هر چیز باید اوضاع بین‌المللی را بررسی کنیم. پیش از این مفصلاً در باره اوضاع اقتصادی سرمایه داری جهانی بحث کرده ایم و کنگره نیز قرارهای مشخصی در باره این موضوع تصویب کرده است. من در تزه‌های خودم بطور بسیار خلاصه، آنهم فقط از دیدگاه سیاسی، به بررسی این موضوع میپردازم. زیربنای اقتصادی را کنار می گذارم ولی گمان می کنم که در بحث از وضع بین‌المللی جمهوری ما، از لحاظ سیاسی باید این واقعیت را در نظر بگیریم که اکنون میان نیروهایی که آشکارا و مسلحانه برای سلطه این یا آن طبقه رهبری کننده با یکدیگر به مبارزه برخاسته بودند، مختصر تعادلی پدید آمده است. این تعادل، همان تعادل میان جامعه بورژوازی یا بورژوازی بین‌المللی بطور کلی و روسیه شوروی است. البته، تعادلی است بمعنای محدود کلمه. منظورم این است که فقط در قبال این مبارزه نظامی است که مختصر تعادلی در اوضاع بین‌المللی پدید آمده است. البته باید تأکید کرد که این صرفاً یک تعادل نسبی، آنهم بسیار ناپایدار است. در کشورهای سرمایه داری و کشورهایی که تاکنون صرفاً بعنوان مفعول تاریخ شناخته می شده اند نه فاعل آن، یعنی در مستعمرات و نیمه مستعمرات نیز ماده قابل اشتعال بسیاری روی هم انباشته شده است. بنابراین، امکان بسیار دارد که دیر یا زود، آنهم بطریقی بسیار ناگهانی، قیامها و پیکارها و انقلابهای بزرگ در آنها آغاز شود. ما در طی چند سال گذشته شاهد مبارزه مستقیم بورژوازی بین‌المللی علیه نخستین جمهوری پرولتاریایی بوده ایم. این مبارزه، محور اوضاع سیاسی جهان را تشکیل می داده است و در همین جا است که تغییری صورت گرفته است. از آنجایی که کوشش بورژوازی بین‌المللی برای خفه کردن جمهوری ما شکست خورده، تعادلی پدید آمده که، البته، بسیار ناپایدار است.

البته ما بخوبی می دانیم که بورژوازی بین المللی در حال حاضر بمراتب قوی تر از جمهوری ما است و فقط ترکیب ویژه اوضاع است که آن را از ادامه جنگ علیه ما باز می دارد. چند هفته ای است که ما شاهد کوششهای تازه ای برای احیای تهاجم در خاور دور هستیم (۵۶) و کوچک ترین تردیدی نمی توان داشت که این گونه کوششها ادامه خواهند یافت. حزب ما در این باره تردیدی به خود راه نمی دهد. وظیفه بزرگ ما این است که ثابت کنیم تعادلی ناپایدار وجود دارد و باید از این فرصتی که پیش آمده است استفاده کنیم، شرایط ویژه اوضاع کنونی را در نظر بگیریم، تاکتیکهایمان را بر شرایط ویژه این اوضاع منطبق کنیم و هرگز از یاد نبریم که لزوم مبارزه مسلحانه ممکن است ناگهان از نو مطرح شود. وظیفه ما هنوز سازمان دادن و ساختن ارتش سرخ است. در باره مسئله غذا نیز باید پیش از همه به فکر ارتش سرخ خودمان باشیم. در اوضاع بین المللی کنونی، که باز هم باید در برابر حمله های تازه و کوششهای تازه بورژوازی بین المللی برای حمله (به خودمان) آماده باشیم، هیچ خط دیگری را نمی توانیم پیش بگیریم. اما اینکه گفته می شود مختصر تعادلی در اوضاع بین المللی پدید آمده است، مختصر اهمیتی برای سیاست عملی ما دارد؛ اما این اهمیت فقط بدین معنا است که گرچه جنبش انقلابی به پیشرفتهایی دست یافته، ولی تکامل انقلاب جهانی در سال جاری در امتداد چنان خط مستقیمی که ما پیش بینی می کردیم حرکت نکرده است. ما وقتی انقلاب بین المللی را آغاز کردیم؛ این کارمان بدان سبب نبود که خودمان را متقاعد کرده بودیم که می توانیم مسیر تکاملش را پیش بینی کنیم، بلکه پاره ای شرایط مشخص، ما را به آغاز چنین انقلابی وادار کرد. ما چنین می اندیشیدیم: یا انقلاب بین المللی به کمک مان می آید، که در آن صورت پیروزی ما بطور کامل تضمین خواهد شد، یا مجبور خواهیم شد به کار متواضعانه انقلابی خودمان با این اعتقاد که حتی در صورت شکست، خدمتی به آرمان انقلاب کرده ایم و تجربه ما به نفع انقلابهای دیگر خواهد بود، ادامه دهیم. برای ما روشن بود که پیروزی انقلاب پرولتاریایی، بدون پشتیبانی انقلاب بین المللی جهان امکان ندارد. پیش از انقلاب و حتی پس از انقلاب، ما چنین می اندیشیدیم: یا انقلاب در دیگر کشورها یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بیدرنگ یا خیلی زود آغاز می شود، یا آنکه ما هلاک خواهیم شد. ما با وجود چنین اعتقادی، هر آنچه را که از دست مان بر می آمد برای نگاهداشتن نظام شوروی در هر شرایطی، هر چه باداباد، انجام دادیم زیرا می دانستیم که نه فقط برای خودمان بلکه برای انقلاب بین المللی نیز کار می کنیم. ما این را می دانستیم و این اعتقادمان را بارها پیش از انقلاب اکتبر و بلافاصله پس از آن اعلام کردیم و در همان حال، پیمان صلح برست لیتوفسک را امضا کردیم. و این بطور کلی،

درست بود.

اما واقعیت این است که رویدادها در چنان مسیر مستقیمی که ما انتظارش را داشتیم حرکت نکردند. انقلاب در دیگر کشورهای بزرگ و پیشرفته سرمایه داری، تا به امروز آغاز نشده است. راستش را بخواهید، می توانیم با رضایت خاطر بگوییم که انقلاب در سراسر جهان گسترش می یابد و فقط در پرتو همین گسترش انقلاب است که بورژوازی بین المللی با آنکه صدمه از لحاظ نظامی و اقتصادی از ما قوی تر است نمی تواند ما را خفه کند. (کف زدن حضار.)

در دومین پاراگراف ترها به بررسی طرز پیدایش این وضع و نتایجی که باید از آن گرفته شود، پرداخته ام. اجازه دهید این را هم بیفزایم که نتیجه گیری نهایی من چنین است: انقلاب بین المللی، چیزی که ما پیش بینی کرده بودیم، به پیش می رود اما نه در امتداد چنان خط مستقیمی که ما انتظارش را داشتیم. در نخستین نگاه، معلوم می شود که امضای پیمان صلح، با بدیهایش، دعوت به انقلاب در دیگر کشورها را غیر ممکن ساخت، گرچه می دانیم که نشانه های انقلاب بسیار قابل توجه و متعدد و در واقع، بمراتب قابل توجه تر و زیادتر از آن بود که ما گمان می کردیم. در پاره ای از نوشته هایی که اکنون انتشار می یابد گفته میشود که این نشانه های انقلابی در طی چند سال و ماه گذشته در اروپا بمراتب جدی تر از آن بوده اند که ما گمان می کردیم. در این صورت، حالا باید چه کنیم؟ اکنون باید بطور کامل برای انقلاب تدارک ببینیم و سیر تکامل مشخص آن در کشورهای پیشرفته سرمایه داری را عمیقاً مطالعه کنیم. این نخستین درسی است که باید از اوضاع بین المللی بگیریم. اما در باره جمهوری روسیه خودمان، باید از این فرصت کوتاه استفاده کنیم و تاکتیکهایمان را با خط زیگزاگ تاریخ انطباق دهیم. این تعادل، از لحاظ سیاسی، بسیار مهم است زیرا بروشنی میبینیم که در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، یعنی جایی که توده عظیم طبقه کارگر و امکاناً اکثریت مردم متشکل شده اند، پناهگاه عمده بورژوازی عبارت است از سازمانهای دشمن با طبقه کارگر و وابسته به انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم. در پاراگراف دوم ترها در این باره صحبت کرده ام و به گمانم در این زمینه باید فقط به بررسی دو مسأله ای پردازم که در جریان مباحثه بر سر مسأله تاکتیکها به بحث گذاشته شدند. نخست، جلب اکثریت پرولتاریا. هر اندازه پرولتاریا در یک کشور پیشرفته سرمایه داری متشکلتر باشد، تاریخ به همان اندازه از ما دقت بیشتری برای تدارک دیدن جهت انقلاب می طلبد، و ما باید اکثریت طبقه کارگر را بطرز کاملتری بسوی خودمان جلب کنیم. دوم، پناهگاه عمده سرمایه داری در کشورهای صنعتی و پیشرفته سرمایه داری، بخشی از طبقه کارگر است که در

انترناسیونالهای دوم و دو ونیم متشکل شده است. اما بورژوازی بین المللی برای پشتیبانی از این بخش طبقه کارگر و عناصر ضد انقلابی درون طبقه کارگر، برویهم نخواهد توانست موضعش را حفظ کند. (کف زدن حضار.)

در اینجا می خواهیم بر اهمیت جنبش در مستعمرات نیز تأکید کنیم. در این زمینه در همه احزاب قدیمی و همه احزاب کارگری بورژوایی و نیمه بورژوایی وابسته به انترناسیونالهای دوم و دو ونیم، بقایای نظرات احساساتی گذشته را می بینیم؛ آنان بر همدردی عمیق شان با ملتهای ستمدیده مستعمرات و نیمه مستعمرات پافشاری می کنند. جنبش در کشورهای مستعمره، هنوز یک جنبش بی اهمیت ملی و تماماً صلح آمیز پنداشته می شود. اما چنین نیست. جنبش، از آغاز سده بیستم (۱۹۰۰ میلادی) تاکنون دستخوش تغییرات بزرگی شده است: میلیونها و صدها میلیون نفر، و در واقع اکثریت عظیم جمعیت جهان، اکنون بعنوان عاملهای مستقل، فعال و انقلابی به میدان می آیند. کاملاً روشن است که جنبش اکثریت جمعیت جهان در نبردهای سرنوشت ساز قریب الوقوع انقلاب جهانی، که در آغاز متوجه رهایی ملی بود، علیه سرمایه داری و امپریالیسم تغییر جهت خواهد داد و شاید نقشی بمراتب انقلابی تر از آنچه ما انتظار داریم بازی خواهد کرد. تأکید بر این که نخستین بار، ما در انترناسیونال خودمان مسأله تدارک دیدن برای این مبارزه را مورد بررسی قرار داده ایم، اهمیت دارد. البته در این حوزه گسترده، مشکلاتی بمراتب بیشتر از حوزه های دیگر وجود دارد؛ ولی بهر حال، جنبش به پیش می رود. و توده های زحمتکشانشان - دهقانان کشورهای مستعمره - با اینکه هنوز عقب مانده اند، نقش انقلابی بسیار مهمی در مراحل آینده انقلاب جهانی ایفا خواهند کرد. (کف زدنهای پرشور حضار.)

اما در باره اوضاع سیاسی داخلی جمهوری خودمان، باید از بررسی دقیق روابط طبقاتی آغاز کنیم. در این حوزه، در طی چند ماه گذشته، تغییراتی رخ داده است و ما شاهد تشکیل سازمانهای جدید طبقه استثمارگر علیه خودمان بوده ایم. هدف سوسیالیسم، از میان بردن طبقات است. در صفوف مقدم طبقه استثمارگر، زمینداران بزرگ و سرمایه داران صنعتی ایستاده اند. نابود کردن اینها بسیار آسان است؛ این کار را در طی چند ماه و گاه، حتی در طی چند هفته یا چند روز می توان به پایان رساند. در روسیه، ما از استثمارگران یعنی زمینداران و سرمایه داران بزرگ، سلب مالکیت کرده ایم. آنان در جریان جنگ، سازمانی از خودشان نداشتند و صرفاً بشکل زائده های نیروهای نظامی بورژوازی بین المللی عمل میکردند. اکنون، پس از اینکه حملات ضد انقلاب بین المللی را دفع کرده ایم، سازمانهای متعلق به بورژوازی روسیه و همه احزاب ضد انقلابی در خارجه تشکیل شده است. تعداد مهاجران روسی

را که در کشورهای دیگر پراکنده اند، می توان از یک ونیم تا دو میلیون نفر تخمین زد. آنان تقریباً در همه کشورهای نشریات روزانه منتشر می کنند و همه احزاب متعلق به زمینداران و خرده بورژوازی، از جمله سوسیال - رولوسیونرها و منشویکها، پیوندهای بی شماری با عناصر بورژوازی در خارجه دارند یعنی آنان پول کافی برای بکار انداختن مطبوعاتشان را دریافت میکنند. همه احزاب سیاسی که سابقاً در روسیه فعالیت داشتند، اکنون بطور کامل در خارجه با یکدیگر همکاری می کنند و می بینیم که چگونه مطبوعات «آزاد» روسی در خارجه، از مطبوعات سوسیال - رولوسیونری و منشویکی گرفته تا ارتجاعی ترین مطبوعات سلطنت طلب، از منافع زمینداران بزرگ دفاع می کنند. این تا اندازه ای کار ما را آسان می کند زیرا براحتی می توانیم نیروها، طرز سازماندهی و گرایشهای سیاسی موجود در اردوگاه دشمن را ببینیم. البته از سوی دیگر، مانع کارمان می شود زیرا این مهاجران ضد انقلابی روسیه از هر وسیله ای که در اختیار داشته باشند برای تدارک دیدن جنگ علیه ما استفاده می کنند. این جنگ، باز نشان می دهد که غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی طبقات حاکم، برویهم و با اینکه انقلاب روسیه در این زمینه بیش از هر انقلاب دیگری دست به کار شده است، بر غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی طبقات ستمکش برتری دارد. در روسیه، دشوار بتوان دهکده ای را یافت که مردم یعنی ستمدیدگان، در آن به پا نخواستند باشند. با این حال اگر نگاهی گذرا به طرز سازمان یافتگی و وضوح سیاسی نظرات مهاجران ضد انقلابی روسیه بیندازیم، خواهیم دید که آگاهی طبقاتی بورژوازی هنوز هم بر آگاهی طبقاتی استثمار شوندهگان و ستمدیدگان برتری دارد. این افراد بهر تلاشی دست می زنند و ماهرانه از هر فرصتی برای حمله به روسیه شوروی، بهر شکلی که شده، و تجزیه آن استفاده می کنند. مراقبت منظم از مهمترین خواستها، مهمترین حرکات تاکتیکی و مهمترین گرایشهای موجود در ضد انقلاب روسیه بسیار آموزنده است و به گمانم رفقای خارجی ما این کار را انجام خواهند داد. ضد انقلاب، عمدتاً در خارجه فعالیت می کند و مراقبت از آن برای رفقای خارجی ما زیاد مشکل نخواهد بود. در پاره ای موارد، ما باید از این دشمن بیاموزیم.

این مهاجران ضد انقلابی، اطلاعات شان بسیار خوب است، سازماندهی شان عالی است و خودشان استراتژیستهای خوبی اند. و گمان می کنم که مقایسه و مطالعه اصولی شیوه سازمان یابی آنان و طرز استفاده شان از هر فرصتی که پیش می آید، ممکن است تأثیر تبلیغی عظیمی بر طبقه کارگر داشته باشد. این، تئوری کلی نیست بلکه سیاست عملی است؛ در اینجا می بینیم که دشمن، چیزی یاد گرفته است. بورژوازی روسیه در طی چند سال گذشته، شکست وحشتناکی خورده است. از قدیم گفته اند که ارتش شکست خورده، خیلی چیزها یاد

می‌گیرد. ارتش شکست خورده ارتجاعی، خیلی چیزها یاد گرفته، آن هم به دقت. این ارتش با ولع هر چه تمامتر یاد می‌گیرد و به پیشرفت چشمگیری دست یافته است. وقتی ما قدرت را با یک حمله ناگهانی به تصرف در آوردیم، بورژوازی روسیه سازمان یافته نبود و از لحاظ سیاسی تکامل نیافته بود. گمان می‌کنم اکنون همپای بورژوازی جدید اروپای غربی تکامل می‌یابد. این را باید در نظر بگیریم، باید سازماندهی و روشهای کارمان را اصلاح کنیم و برای این کار، نهایت کوشش را به خرج خواهیم داد. رودرو شدن با این دو طبقه استثمارگر برای ما نسبتاً آسان بود و گمان می‌کنم برای انقلابهای دیگر نیز بهمین اندازه آسان خواهد بود.

اما گذشته از این طبقه استثمارگر، تقریباً در همه کشورهای سرمایه داری، شاید به استثنای بریتانیا، طبقه تولید کنندگان کوچک و کشاورزان کوچک نیز وجود دارد. مشکل اصلی انقلاب در حال حاضر این است که چگونه باید با این دو طبقه جنگید. برای خلاصی از شرشان، باید روشهایی متفاوت با روشهای به کار گرفته شده علیه زمینداران و سرمایه داران بزرگ را به کار بگیریم. می‌توانیم براحتی از این دو طبقه سلب مالکیت و خودشان را اخراج کنیم، و همین کار را هم کردیم. اما همین کار را نمی‌توانیم با ته مانده طبقات سرمایه دار، تولید کنندگان کوچک و خرده بورژوازی که در همه کشورهای دیده می‌شوند انجام دهیم. این طبقات در بیشتر کشورهای سرمایه داری، اقلیت بسیار بزرگی را که به سی تا چهل و پنج درصد جمعیت میرسد، تشکیل می‌دهند. نمی‌توانیم از اینها سلب مالکیت یا اخراجشان کنیم؛ در مورد اینها باید به دیگر روشهای مبارزه دست بزنیم. از دیدگاه بین المللی، اگر انقلاب جهانی را بعنوان یک جریان در نظر بگیریم، اهمیت دورانی که ما در روسیه بدان پا می‌نهیم، در اصل، این است که اکنون باید راه حلی عملی برای مسئله روابطی که پرولتاریا باید با این آخرین طبقه سرمایه دار در روسیه برقرار سازد پیدا کنیم. همه مارکسیستها، در تئوری، راه حل درست و آماده ای برای این مسئله دارند. اما تئوری و عمل، دو چیز جداگانه اند و راه حل عملی این مسئله بهیچوجه مانند راه حل تئوریکش نیست. ما قطعاً می‌دانیم که مرتکب اشتباهات بزرگی شده ایم. از دیدگاه بین المللی، اکنون که ما می‌کوشیم طرز رفتار پرولتاریای به قدرت رسیده با آخرین طبقه سرمایه دار و سنگ بنای سرمایه داری یعنی مالکیت خصوصی و تولید کننده کوچک را تعیین کنیم، خود نشانه پیشرفتی بزرگ است. ما اکنون با شکل عملی این مسئله روبرو شده ایم. به نظر من، باید آن را حل کنیم. بهرحال، آزمایشی که ما می‌کنیم برای انقلابات پرولتاریایی آینده مفید خواهد بود و آنها خواهند توانست تدارکات فنی بهتری برای حل آن ببینند.

در تزهیم کوشیدم مسئله روابط پرولتاریا و دهقانان را تحلیل کنم. نخستین بار در تاریخ

است که دولتی تشکیل شده است که فقط دو طبقهٔ پرولتاریا و دهقان در آن شرکت دارند. دهقانان، اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می دهند. البته، دهقانان بسیار عقب مانده اند. روابط دهقانان و پرولتاریا، که قدرت سیاسی را در دست دارند، عملاً در تکامل انقلاب چگونه متجلی می شود؟ نخستین شکل این روابط اتحاد محکم است. اتحاد، کاری بسیار دشوار است، ولی بهر حال، از لحاظ اقتصادی و سیاسی شدنی است.

ما در عمل، مشکل را چگونه حل کردیم؟ ما با دهقانان پیمان اتحاد بستیم. ما این اتحاد را بدینسان تفسیر می کنیم: پرولتاریا دهقانان را از قید استثمار، رهبری و نفوذ بورژوازی می رهاند و آنان را بسوی خود جلب می کند تا مشترکاً استثمارگران را شکست دهند.

استدلال منشویکها چنین است: طبقهٔ دهقان، اکثریت را تشکیل می دهد؛ ما دموکراتهایی خالصیم، پس اکثریت باید تصمیم بگیرد. اما چون طبقهٔ دهقان نمی تواند مستقلاً دست به کار شود، این در عمل، چیزی بیشتر یا کمتر از بازگشت سرمایه داری نیست. شعار، همان است: اتحاد با طبقهٔ دهقان. وقتی این را به زبان می آوریم، منظورمان تقویت و تحکیم پرولتاریا است. ما کوشیده ایم این اتحاد پرولتاریا و دهقانان را تحقق بخشیم و نخستین مرحله اش یک اتحاد نظامی بود. سه سال جنگ داخلی، مشکلات بی پایانی پدید آورد ولی در پاره ای موارد، کار ما را آسانتر کرد. شاید به نظرتان عجیب بیاید، ولی واقعیت دارد. جنگ برای دهقانان، چیز تازه ای نبود؛ جنگ علیه استثمارگران و علیه زمینداران بزرگ، چیزی بود که معنایش را بخوبی می فهمیدند. اکثریت عظیم دهقانان، پشت سر ما بودند. علیرغم زیادی مسافتها و با وجود ناتوانی اکثریت دهقانان ما به خواندن و نوشتن، آنان تبلیغات ما را بسادگی جذب می کردند. این ثابت می کند که توده های وسیع مردم – این در بارهٔ پیشرفته ترین کشورها نیز صدق می کند – از تجربهٔ عملی خودشان بمراتب سریع تر از کتاب خواندن یاد می گیرند. گذشته از این، کشور روسیه چنان بزرگ است که بخشهای مختلفش در یک دورهٔ معین از مراحل مختلف تکامل می گذشتند، و همین یادگیری از تجربهٔ عملی را برای دهقانان آسان می کرد.

در سیبری و اوکراین، ضد انقلاب توانست موقتاً به پیروزی برسد، زیرا در آنجاها دهقانان از بورژوازی پشتیبانی می کردند، زیرا دهقانان با ما مخالف بودند. دهقانان غالباً می گفتند: «ما بلشویک هستیم ولی کمونیست نیستیم. ما از بلشویکها پشتیبانی می کنیم، چون زمینداران را بیرون کردند؛ اما از کمونیستها پشتیبانی نمی کنیم، چون آنان با زراعت انفرادی مخالفند.» و ضد انقلاب، تا مدتی نیز توانست مشکلات را در سیبری و اوکراین از پیش پایش بردارد زیرا بورژوازی در مبارزه برای نفوذ در میان دهقانان، به پیشرفتهایی دست یافته

بود. اما باز کردن چشمهای دهقانان، خیلی کم وقت گرفت. آنان سریعاً صاحب تجربه عملی شدند و بلافاصله گفتند: «بلی، بلشویکها مردمی نسبتاً ناخوش آیندند. ما آنان را دوست نداریم، ولی با همین حال، آنان از گاردهای سفید و مجلس مؤسسان بهترند.» مجلس مؤسسان، اصطلاحی است که نه فقط در میان کمونیستهای تحصیل کرده، بلکه در میان دهقانان نیز، درست به کار گرفته نمی شود. آنان از تجربه عملی خودشان می دانند که مجلس مؤسسان و گاردهای سفید از یک چیز دفاع می کنند و دومی ضرورتاً از پی اولی می آید. منشویکها نیز به اتحاد نظامی با دهقانان متوسل می شوند، اما نمی فهمند که اتحاد نظامی به تنهایی کافی نیست. بدون اتحاد اقتصادی، اتحاد نظامی نمی تواند وجود داشته باشد. برای زنده نگهداشتن آدمی، فقط هوا کافی نیست، اتحاد ما با دهقانان، بدون شالوده اقتصادی، که زیربنای پیروزی مان در جنگ علیه بورژوازی خودی بود، احتمالاً نمی توانست چند صبحی دوام بیاورد. اکنون بورژوازی ما با کل بورژوازی بین المللی متحد شده است.

البته زیربنای اتحاد اقتصادی ما با دهقانان، بسیار ساده و حتی خام بود. ما زمین مورد نیاز دهقان را در اختیارش گذاشتیم و در برابر زمینداران بزرگ از او پشتیبانی کردیم. در عوض، قرار شد غذا دریافت کنیم. این اتحاد، کاملاً تازگی داشت و بر روابط عادی میان تولید کنندگان و مصرف کنندگان کالا متکی نبود. دهقانان ما این مسأله را از پهلوانان انترناسیونالهای دوم و دو ونیم بهتر می فهمیدند. آنان به خودشان می گفتند: «این بلشویکها رهبرانی سخت گیرند، اما هر چه باشند، از خودمانند.» این گفته با اینکه ممکن است درست بوده باشد، ما به این طریق، پایه های یک اتحاد اقتصادی جدید را گذاشتیم. دهقانان محصولشان را به ارتش سرخ می دادند و از کمک این ارتش در حفاظت از داراییهایشان برخوردار می شدند. پهلوانان انترناسیونال دوم، مانند اتویوئر که یکسره از درک اوضاع واقعی عاجزند، همیشه این موضوع را فراموش می کنند. ما اعتراف می کنیم که شکل اولیه این اتحاد، بسیار ناقص بود و ما مرتکب اشتباهات فراوان شدیم. اما مجبور بودیم هر چه تندتر عمل کنیم، مجبور بودیم تدارکات ارتش را بهر قیمتی که شده فراهم کنیم. در جریان جنگ داخلی، ما از همه مناطق غله خیز روسیه جدا افتاده بودیم. وضع مان بسیار ناگوار بود و اینکه مردم و طبقه کارگر روسیه توانستند این مصیبت، فقر و تنگدستی را تحمل کنند و فقط با نیروی ایمان به پیروزی طاقت بیاورند؛ به یک معجزه می ماند. (تأییدها و کف زدنهای پرشور حضار.)

اما وقتی جنگ داخلی به پایان رسید، ما با مشکل دیگری مواجه شدیم. اگر کشور پس از هفت سال جنگ لاینقطع داخلی به آن شکل ویران نمی شد، شاید آسانتر می شد راهی برای

رسیدن بشکل تازه ای از اتحاد پرولتاریا و دهقانان دست یافت. اما چون اوضاع کشور بسیار وخیم بود، کمبود غله، علوفه و غیره نیز بر وخامت آن افزود. در نتیجه، مشکلات دهقانان، غیر قابل تحمل شد. ما مجبور بودیم بیدرنگ به توده های وسیع دهقانان نشان دهیم که بدون کوچکترین انحرافی از مسیر انقلابی خودمان آماده تغییر دادن سیاست مان هستیم، تا آنان بتوانند بگویند: «بلشویکها می خواهند وضع ناگوار ما را بیدرنگ و بهر قیمتی که شده، بهبود بخشند.»

و بدینسان، سیاست اقتصادی ما تغییر یافت؛ مالیات جنسی، جای مصادره ها را گرفت. ما این را ناگهان اختراع نکردیم. در طی چند ماه، چندین پیشنهاد در مطبوعات بلشویکی انتشار یافت ولی نقشه ای که قول پیروزی داده باشد در آنها دیده نمی شد. اما این اهمیتی ندارد. مهم این است که ما سیاست اقتصادی خودمان را تغییر دادیم، فقط به ملاحظات عملی توجه کردیم و راه ضرورت را پیش گرفتیم. بدی محصول، کمبود علوفه و فقدان سوخت - همگی، البته تأثیری سرنوشت ساز بر کل اقتصاد، از جمله اقتصاد روستایی، دارند. اگر دهقانان اعتصاب کنند، ما بی هیزم می مانیم؛ و اگر هیزم نداشته باشیم، کارخانه ها از کار می ایستند. بهمین علت، بحران اقتصادی ناشی از کمبود وحشت آور غلات و علوفه در بهار ۱۹۲۱ ابعاد گسترده ای به خود گرفت. این همه، پیامد سه سال جنگ داخلی بود. مجبور بودیم به دهقانان نشان دهیم که برای آنکه بیدرنگ از دشواری های آنان کاسته شود، میتوانیم سیاست اقتصادی خودمان را تغییر دهیم و تغییر خواهیم داد. ما همواره گفته ایم - و در کنگره دوم نیز گفته شد که انقلاب، نیازمند فداکاری است. برخی از رفقا در تبلیغاتشان چنین استدلال می کنند: ما آماده آغاز انقلابیم، اما انقلاب نباید خیلی سخت باشد. اگر اشتباه نکرده باشیم، این تز را رفیق اشمرال ضمن سخنرانی در کنگره حزب کمونیست چکسلواکی پیشنهاد کرد. در گزارشی که در روزنامه فوروارتس (۵۷) (به پیش) چاپ رایشبرگ از شهرهای چکسلواکی - م. انتشار یافته بود، از این موضوع اطلاع یافتیم. ظاهراً در آنجا یک جناح چپ وجود دارد؛ از اینرو نمی توان منبع مزبور را کاملاً بیطرف دانست. بهرحال، باید بگوییم که اگر اشمرال چنین حرفی زده باشد، اشتباه کرده است. برخی از رفقا که پس از اشمرال در این کنگره سخنرانی کردند، گفتند: «بلی، ما با اشمرال موافقیم چون به این طریق با جنگ داخلی مواجه نخواهیم شد.» (خنده حضار.) اگر این گزارشها درست باشند باید بگوییم که این گونه تهییج گری، نه کمونیستی است نه انقلابی. طبیعتاً هر انقلابی مستلزم فداکاری بیکران از سوی طبقه ای است که دست به انقلاب می زند. تفاوت انقلاب با مبارزه عادی این است که شرکت کنندگان در انقلاب، ده ها و صدها برابر شرکت کنندگان در مبارزه عادی اند.

بنابراین، هر انقلابی نه فقط مستلزم فداکاری از سوی افراد، بلکه از سوی کل یک طبقه است. دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه برای طبقه حاکم - پرولتاریا - فداکاری، فقر و تنگدستی بیسابقه ای در تاریخ به دنبال آورده است و به احتمال قوی، همین وضع در هر کشور دیگری پیش خواهد آمد.

پرسشی که پیش می آید چنین است: این فشار تنگدستی را چگونه باید تقسیم کنیم؟ ما قدرت دولت را در دست داریم. می توانیم فشار تنگدستی را تا اندازه معینی تقسیم و بر چندین طبقه تحمیل کنیم و بدینسان باری را که بر دوش قشرهای مشخصی از مردم گذاشته شده است سبکتر کنیم. اما اصل چه خواهد بود؟ آیا اصل انصاف خواهد بود یا اصل اکثریت؟ نه. ما باید عملاً دست به کار شویم. فشارها را باید چنان تقسیم کنیم که قدرت پرولتاریا حفظ شود. این تنها اصل ما است. در آغاز انقلاب، طبقه کارگر مجبور بود فقری باور نکردنی را تحمل کند. بگذارید بگویم که سیاست غذایی ما سال بسال به موفقیت بیشتری دست یافته است. و تردیدی نیست که اوضاع بطور کلی بهتر شده است. اما طبقه دهقان در روسیه، مطمئناً بیش از طبقه کارگر از ثمرات انقلاب برخوردار شده است. در این باره هیچ تردیدی نیست. البته از دیدگاه تئوری، این نشان می دهد که انقلاب ما تا اندازه ای یک انقلاب بورژوایی بوده است. وقتی کائوتسکی این را بعنوان دلیلی علیه خودمان به کار میگرفت، می خندیدیم. انقلابی که املاک زمینداران بزرگ را مصادره و خود زمینداران را اخراج نکند یا زمین را تقسیم نکند، طبیعتاً یک انقلاب بورژوایی است نه سوسیالیستی. ولی ما تنها حزبی بودیم که انقلاب بورژوایی را نتیجه رساندیم و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی را آسان کردیم. قدرت شوروی و نظام شورایی، نهادهای دولت سوسیالیستی اند. ما اکنون این نهادها را برپا داشته ایم ولی هنوز مسأله روابط اقتصادی دهقانان و پرولتاریا را حل نکرده ایم. بسیاری کارها باید انجام شود و نتیجه این مبارزه بستگی دارد به اینکه ما این مسأله را حل بکنیم یا نه. بنابراین، تقسیم فشار تنگدستی، یکی از مهمترین مسائل عملی ما است. وضع دهقانان بر رویهم بهتر شده است، اما طبقه کارگر با سختیهای ناگواری روبرو است و این دقیقاً بدان علت است که طبقه کارگر، دیکتاتوری خودش را اعمال می کند.

گفتم که کشنده ترین فقر ناشی از کمبود علوفه و غلات در بهار ۱۹۲۱ گریبان طبقه دهقان را که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهد گرفت. ما احتمالاً قادر به ادامه حیات نخواهیم بود مگر اینکه روابط خوبی با توده های دهقانان داشته باشیم. از اینرو، کمک فوری رساندن به آنان وظیفه ما بود. وضع طبقه کارگر، بسیار دشوار است. این طبقه، بطرز وحشت آوری زیربار مشکلات قرار گرفته است. اما کسانی که شناخت سیاسی بیشتری دارند،

می فهمند که ما در جهت منافع دیکتاتوری طبقه کارگر باید کوششهای بی پایانی برای کمک به دهقانان، بهر قیمتی که شده، به عمل بیاوریم. پیشاهنگ طبقه کارگر به این واقعیت پی برده است، اما در این پیشاهنگ، هنوز کسانی هستند که نمی توانند این واقعیت را بفهمند و از فهمیدنش نیز بسیار نگرانند. آنان این کار را اشتباه می دانستند و کم کم واژه «اپورتونیسیم» را به کار گرفتند. آنان می گفتند: «بلشویکها به دهقانان کمک می کنند. دهقانان که ما را استثمار می کنند، هر آنچه را که دلشان بخواهد، به دست می آورند، در حالی که کارگران گرسنگی می کشند.» اما آیا این اپورتونیسیم است؟ ما به دهقانان کمک می کنیم زیرا بدون اتحاد با آن، استقرار قدرت سیاسی پرولتاریا غیرممکن و بقای آن غیر قابل تصور است. نه تقسیم عادلانه، بلکه همین ملاحظه اقتصادی عمل بود که اهمیت تعیین کننده ای برای ما داشت. ما به دهقانان کمک می کنیم، زیرا اگر نخواهیم قدرت سیاسی را از دست بدهیم، این کمک، مطلقاً ضروری است. عالی ترین اصل دیکتاتوری، حفظ اتحاد پرولتاریا و طبقه دهقان است تا پرولتاریا بتواند نقش رهبری کننده و قدرت سیاسی اش را از دست ندهد.

تنها وسیله ای که ما برای این کار پیدا کردیم وضع مالیات جنسی بود، که خود نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه به شمار می رفت. امسال، نخستین بار، این مالیات را مطالبه خواهیم کرد. این اصل را هنوز عملاً نیازموده ایم. از اتحاد نظامی باید به اتحاد نظامی باید به اتحاد اقتصادی برسیم و از لحاظ نظری، یگانه زیربنای چنین اتحادی وضع مالیات جنسی است. این کار، تنها امکان نظری پی ریزی یک زیربنای واقعاً محکم اقتصادی برای جامعه سوسیالیستی را فراهم می آورد. کارخانه سوسیالیستی شده، محصولاتش را در اختیار دهقان می گذارد و دهقان نیز در عوض، غله اش را می دهد. این تنها شکل ممکن موجودیت جامعه سوسیالیستی و تنها شکل پیشرفت سوسیالیستی در کشوری است که دهقانان کوچکش اکثریت، یا بهر حال، اقلیت قابل توجهی را تشکیل می دهند. دهقانان، یک سهم از محصولشان را بصورت مالیات و سهم دیگر را یا در برابر دریافت محصولات کارخانه های سوسیالیستی شده یا از طریق مبادله کالاها خواهند داد.

از اینجا به دشوارترین مسأله می رسیم. ناگفته پیداست که مالیات جنسی به معنای آزادی داد و ستد است. دهقان پس از پرداخت مالیات جنسی، حق دارد بقیه محصولش را آزادانه مبادله کند. این آزادی مبادله، تلویحاً بمعنای آزادی برای سرمایه داری است. ما این را آشکارا می گوئیم و بر آن تأکید می کنیم. ما این را یک ذره نیز پنهان نمی کنیم. اگر می خواستیم این را پنهان کنیم، کارها مان بسیار دشوار می شد. آزادی داد و ستد بمعنای آزادی برای سرمایه داری است، اما بمعنای شکل تازه ای از سرمایه داری نیز هست. بدین

معناست که ما تا اندازه ای، داریم سرمایه داری را از نو می آفرینیم. ما این کار را آشکارا انجام می دهیم. این، سرمایه داری دولتی است. اما سرمایه داری دولتی در جامعه ای که قدرت به سرمایه داران تعلق دارد و سرمایه داری دولتی در یک دولت پرولتاریایی، دو مفهوم متفاوتند: سرمایه داری دولتی در دولت سرمایه داری بدین معنا است که دولت آن را به رسمیت می شناسد و در جهت منافع بورژوازی و به زیان پرولتاریا بر آن نظارت میکند. در دولت پرولتاریایی، همین کار در جهت منافع طبقه کارگر و به منظور ایستادگی در برابر بورژوازی هنوز نیرومند و مبارزه با آن انجام می گیرد. بدیهی است که ما باید به بورژوازی بیگانه و سرمایه خارجی امتیاز بدهیم. بدون کوچک ترین تغییری در ملی بودن معادن، جنگلها و میدان های نفتی، باید آنها را به سرمایه داران خارجی اجاره بدهیم و در عوض، کالاهای ساخته شده، ماشین آلات و مانند اینها بگیریم و بدینسان صنایع مان را بازسازی کنیم.

البته، ما همگی، یکباره درباره مسئله سرمایه داری دولتی به توافق نرسیدیم. اما بسیار خوشحالیم که می بینیم طبقه دهقان ما در این زمینه، تکامل یافته است و اهمیت تاریخی مبارزه ای را که ما در حال حاضر آغاز کرده ایم کاملاً درک کرده است. دهقانان عادی از دورافتاده ترین مناطق به نزد ما آمده و گفته اند: «چی! ما سرمایه داران خودی یعنی سرمایه دارانی را که روسی صحبت می کنند اخراج کرده ایم و حالا سرمایه داران خارجی دارند می آیند!» آیا این نشان نمی دهد که دهقانان ما تکامل یافته اند؟ برای کارگری که با اقتصاد آشنایی دارد لازم نیست توضیح دهیم که چرا این کار ضرورت دارد. کشور ما بر اثر هفت سال جنگ چنان ویران شده که بازسازی صنایع مان سالهای سال طول خواهد کشید. باید هزینه عقب ماندگی و ضعف مان و هزینه درسهایی را که اکنون یاد بگیریم، متحمل شویم. کسانی که می خواهند یاد بگیرند باید شهریه شان را بپردازند. این را باید به تک تک افراد توضیح دهیم و اگر عملاً ثابتش کنیم، توده های وسیع دهقانان و کارگران با ما موافقت خواهند کرد، زیرا از این راه، وضعیتشان بیدرنگ بهتر خواهد شد و امکان بازسازی صنایع ما تضمین خواهد شد. چه چیزی ما را به این کار وا می دارد؟ ما در جهان تنها نیستیم. ما در میان شبکه ای از کشورهای سرمایه داری بسر می بریم... در یک طرف، کشورهای مستعمره اند، اما آنها هنوز نمی توانند به ما کمک کنند. در طرف دیگر، کشورهای سرمایه داری اند. اما آنها دشمنان ما هستند. نتیجه، نوعی تعادل، البته تعادلی بسیار ضعیف، است. بهر حال باید واقعیت را پذیرفت. اگر می خواهیم زنده بمانیم، نباید چشمهامان را در برابرش ببندیم. ما یا بیدرنگ بر کل بورژوازی پیروز می شویم یا باج را می پردازیم.

ما این واقعیت را که امتیاز دادن در نظام سرمایه داری دولتی بمعنای باج دادن به

سرمایه‌داری است، آشکارا می‌پذیریم و پنهانش نمی‌کنیم. اما فرصتی به دست می‌آوریم، و به دست آوردن فرصت بمعنای به دست آوردن همه چیز است، مخصوصاً در دوره‌ی تعادل یعنی دوره‌ی ای که رفقای خارجی مان بطرز همه‌جانبه‌ای برای انقلابشان تدارک می‌بینند. هر قدر تدارکات آنان کاملتر باشد، همان قدر پیروزی حتمی‌تر خواهد بود. اما در این میان، ما باید باج را پردازیم.

چند کلمه‌ی ای هم در باره‌ی سیاست غذایی مان بگویم. تردیدی نیست که این سیاست، سیاستی نادرست و خام بود. اما به پاره‌ی دستاوردها نیز می‌توانیم اشاره کنیم. در این زمینه باید یک بار دیگر تأکید کنم که یگانه‌ی زیربنای اقتصادی ممکن سوسیالیسم، صنایع ماشینی بزرگ است، هر کس که این را فراموش کند کمونیست نیست. ما باید این مسأله را بدرستی تحلیل کنیم. ما نمی‌توانیم مسائل را بشیوه‌ی تئورسینه‌های مکتب قدیمی سوسیالیسم ارائه دهیم. این مسائل را باید بشیوه‌ی عملی ارائه دهیم؟ صنایع بزرگ چیست؟ صنایع بزرگ بمعنای گسترش شبکه‌ی برق به سراسر روسیه است. سوئد، آلمان و آمریکا با اینکه هنوز بورژوازی اند این کار را تقریباً انجام داده‌اند. یکی از رفقای سوئدی می‌گفت که بخش بزرگی از صنعت و سی درصد کشاورزی در سوئد، برقی شده است. در آلمان و آمریکا که از لحاظ سرمایه‌داری از سوئد نیز پیشرفته‌ترند، همین دگرگونی را به مقیاس بزرگتری می‌بینیم. صنایع بزرگ ماشینی، چیزی بیشتر یا کمتر از گسترش شبکه‌ی برق به سراسر کشور نیست. ما کمیسیون ویژه‌ای را مرکب از بهترین اقتصاددانان و مهندسان، مأمور این کار کرده‌ایم. البته تقریباً همه‌ی آنان دشمن قدرت شوروی اند. همه‌ی این متخصصان به کمونیسم خواهند پیوست، اما نه از راه ما و نه از راه بیست سال کار زیرزمینی، که در جریان آن، الفبای کمونیسم را لاینقطع مطالعه و بارها و بارها تکرار می‌کردیم.

تقریباً همه‌ی سازمانهای دولتی شوروی با دعوت کردن متخصصان موافق بودند. وقتی ما با دلایل عملی به مهندسان متخصص ثابت کنیم که این کار بر نیروهای تولیدی کشور خواهد افزود، آنان بسوی ما خواهند آمد. کافی نیست که این را در تئوری به ایشان ثابت کنیم؛ باید این را در عمل به ایشان ثابت کنیم و اگر مسأله را بشکلی دیگر، آنهم نه از دیدگاه تبلیغات تئوریک کمونیسم به ایشان ارائه دهیم، اینان را بسوی خودمان جلب خواهیم کرد. ما می‌گوییم: صنایع بزرگ، تنها وسیله‌ی نجات طبقه‌ی دهقان از فقر و گرسنگی است. همه با این موافقتند. اما چگونه باید این صنایع را ایجاد کرد؟ بازسازی صنایع بر بنیان قدیمی مستلزم صرف نیروی کار و وقت بسیار زیاد است. باید شکل بسیار جدیدتری به صنایع بدهیم یعنی باید آنها را برقی کنیم. این کار، وقت بسیار کمتری خواهد گرفت. ما نقشه‌های گسترش شبکه‌ی برق را تهیه

کرده ایم. بیش از دویست متخصص _ که تقریباً تا آخرین نفر با قدرت شوروی مخالفند _ با اینکه کمونیست نیستند، با علاقه شدیدی برای تهیه اش کار کردند. اما از دیدگاه علوم فنی، مجبور بودند بپذیرند که این، یگانه راه صحیح است. البته پیش از اینکه این نقشه به تحقق بپیوندد، ما راه درازی در پیش داریم. متخصصان محتاط می گویند که نخستین مرحله کارها حداقل نزدیک به ده سال طول خواهد کشید. پروفیسور بالود محاسبه کرده است که گسترش شبکه برق به سراسر آلمان، سه تا چهار سال طول خواهد کشید. اما برای ما، ده سال نیز کافی نیست. در تزهیم ارقام واقعی را ذکر کرده ام تا به شما نشان دهم که در این حوزه، ما تاکنون چقدر کم کار کرده ایم. ارقامی که ذکر می کنم بقدری کم است که بیدرنگ معلوم میشود که بیشتر ارزش تبلیغی دارد تا ارزش علمی. ولی ما باید کارمان را از تبلیغ آغاز کنیم. دهقانان روسی که در جنگ جهانی جنگیدند و سالها در آلمان زندگی کردند یاد گرفتند که زراعت جدید چگونه باید پیش برود تا بر قحطی غلبه کند. در این زمینه باید دست به تبلیغات گسترده ای بزنیم. این نقشه ها به خودی خود، ارزش عملی بسیار زیادی ندارند ولی ارزش تبلیغاتی شان بسیار زیاد است.

دهقانان می فهمند که چیز تازه ای باید آفریده شود. آنان می فهمند که اگر همه جدا از هم کار کنند، این کار شدنی نخواهد بود، بلکه دولت باید بصورت یک کل واحد کار کند. دهقانانی که در آلمان اسیر جنگی بودند دیدند که زندگی فرهنگی واقعی بر چه زیربنایی استوار شده است. دوازده هزار کیلوات، آغاز نسبتاً متواضعانه ای است. این شاید برای بیگانه ای که با گسترش شبکه برق در آمریکا، آلمان یا سوئد آشنایی دارد، خنده دار باشد. اما بهترین خنده از آن کسی است که آخر همه بخندد. در واقع، این، آغاز متواضعانه ای است. اما دهقانان دارند می فهمند که کار جدید باید به مقیاسی بسیار بزرگ انجام گیرد و این کار، آغاز شده است. باید بر دشواریهای بسیار بزرگی غلبه کنیم. اگر سرمایه داران در گسترش شبکه برق به سراسر روسیه به ما کمک کنند، نباید از اینکه چند صد میلیون کیلوگرم نفت به آنان می دهیم متأسف باشیم.

و اینک در پایان، چند کلمه ای درباره دموکراسی ناب. عبارتی از نامه مورخ ۱۱ دسامبر ۱۸۸۴ انگلس به بیل را برایتان می خوانم. او نوشت:

«دموکراسی ناب... وقتی لحظه انقلاب فرا می رسد، بعنوان حزب افراطی بورژوایی، همچنانکه در فرانکفورت (۵۸) خودنمایی کرد، و بعنوان تکیه گاه نهایی اقتصاد بورژوایی و حتی اقتصاد فئودالی، اهمیتی موقتی پیدا می کند... بدینسان در فاصله ماه های مارس و سپتامبر ۱۸۴۸، کل توده فئودال _ بوروکرات، لیبرالها را تقویت کرد تا توده های انقلابی را

خفه کند... بهر صورت، یگانه دشمن ما در روز بحران و در روز پس از بحران، کل ارتجاعی خواهد بود که بدور دمکراسی ناب حلقه خواهد زد و به گمان من، نباید این را نادیده گرفت.»

برخورد ما باید با برخورد تئوریسین ها فرق داشته باشد. توده مرتجع بورژواها و فئودالها به دور «دموکراسی ناب» حلقه می زنند. رفقای آلمانی بهتر از هر کسی می دانند که معنای «دموکراسی ناب» چیست زیرا کائوتسکی و دیگر رهبران انترناسیونالهای دوم و دو ونیم از این «دموکراسی ناب» در برابر بلشویکهای شیر دافع می کنند. اگر در باره سوسیال رولوسیونرها و منشویکهای روس نه از روی آنچه می گویند بلکه از روی کاری که می کنند داوری کنیم، در خواهیم یافت که آنان چیزی جز نمایندگان «دموکراسی ناب» خرده بورژوایی نیستند. آنان در جریان انقلاب، و دوباره در جریان بحران اخیر یعنی در روزهای شورش کرونشتاد، نمونه تثبیت شده ای از معنای «دموکراسی ناب» را به ما نشان داده اند. ناآرامی های بزرگی در میان دهقانان وجود داشت و نارضایی کارگران نیز زیاد بود. آنان خسته شده و از پا در آمده بودند. آخر تحمل آدمی نیز حدی دارد. آنان سه سال گرسنگی کشیده بودند، اما آدمی نمی تواند چهار یا پنج سال همچنان گرسنگی بکشد. طبیعتاً، گرسنگی تأثیر عظیمی بر فعالیت سیاسی دارد. سوسیال رولوسیونرها و منشویکها چگونه رفتار کردند؟ آنان همیشه متزلزل بودند و به این طریق بورژوازی را تقویت می کردند. تشکیل احزاب روسی در خارجه، اوضاع کنونی را رو کرده است. زیرک ترین رهبران بورژوازی بزرگ روسیه به خودشان می گفتند: «در روسیه نمی توانیم بیدرنگ به پیروزی برسیم. بنابراین، شعارمان باید چنین باشد: شوراها بدون بلشویکها.» میلیوکوف رهبر دموکراتهای مشروطه خواه «کادتها» از قدرت شوروی در برابر حملات سوسیال رولوسیونرها دفاع می کرد. این بسیار عجیب است؛ اما همین، دیالکتیک عملی است که ما در جریان انقلابمان بطریق خاصی، از روی تجربه عملی مبارزه خودمان و از مبارزه دشمنان مان، سرگرم مطالعه اش بوده ایم. دموکراتهای مشروطه خواه از «شوراها بدون بلشویکها» دفاع می کنند زیرا وضع را خوب درک می کنند و امیدوارند که مردم را به دنبال طعمه بکشانند. این است آنچه که دموکراتهای مشروطه خواه زیرک می گویند. البته همه دموکراتهای مشروطه خواه زیرک نیستند ولی بعضی از آنان زیرکند و همینها چیزهایی از انقلاب فرانسه آموخته اند. شعار کنونی، پیکار با بلشویکها است، بهر قیمتی که شده و هر چه پیش آید. اکنون کل بورژوازی به کمک منشویکها و سوسیال رولوسیونرهایی که پیشاهنگ ارتجاع شده اند آمده است. در بهار، میوه های این همکاری ضد انقلابی را چشیدیم. (۵۹)

به این علت است که باید به مبارزه بی امان مان علیه این عناصر ادامه دهیم. دیکتاتوری، حالت جنگ شدید را دارد. ما درست در چنین حالتی بسر می بریم. در حال حاضر خبری از

تهاجم نظامی نیست؛ ولی ما جدا افتاده ایم. اما از طرف دیگر، تماماً جدا افتاده نیستیم، زیرا کل بورژوازی بین المللی در حال حاضر نمی تواند به جنگی آشکار علیه ما دست بزند چون کل طبقه کارگر با آنکه اکثریتش هنوز کمونیست نیست، از آگاهی طبقاتی کافی برای جلوگیری از مداخله بورژوازی برخوردار است. بورژوازی مجبور است به روحیه توده ها، با اینکه هنوز تماماً از کمونیسم پشتیبانی نکرده اند، احترام بگذارد. به این علت است که بورژوازی در حال حاضر نمی تواند علیه ما دست به تهاجم بزند، هر چند چنین حمله ای غیر محتمل نیست. تا زمانی که مسأله نهایی حل نشده است، این حالت ناگوار جنگ ادامه خواهد یافت. و ما می گوئیم: «در جنگ، باید جنگید؛ (a la Suerre Comme a la Suerre) ما علناً به دهقانان می گوئیم که یا باید حاکمیت بورژوازی را بپذیرند یا حاکمیت بلشویکها را – که در این صورت، به شرط از دست ندادن قدرت، هرگونه امتیازی را به آنان خواهیم داد و بعداً رهبری شان خواهیم کرد تا به سوسیالیسم برسند. هر حرف دیگری، دروغ و عوامفریبی محض است. علیه این دروغ و عوامفریبی باید بیرحمانه جنگید. نظر ما این است: در حال حاضر – امتیازهای بزرگ و احتیاط بزرگتر، درست به این دلیل که مختصر تعادلی آغاز شده است، درست به این دلیل که ما از دشمنان متحدمان ضعیف تریم، و درست به این دلیل که زیربنای اقتصادی ما بسیار ضعیف است و به زیربنای محکمتری نیاز داریم.

رفقا، این است آنچه که می خواستم درباره تاکتیکها مان یعنی تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه به شما بگویم. (کف زدندهای طولانی حضار).

Collected Works, Vol. 32,
pp. 478-96

متن کامل این سخنرانی در نشریه زیر
بچاپ رسید:

Bullettin of the Third Congress
of the Communist International
No . 17. July 14, 1921

سخنرانیهای ایراد شده در دیدار با اعضای
هیئت های نمایندگی آلمان، لهستان،
چکسلواکی، مجارستان و ایتالیا

۱۱ ژوئیه

۱

دیروز چند گزارش در روزنامهٔ پراودا خواندم که مرا برآن داشته است که تا بگویم اکنون لحظهٔ تهاجم نزدیکتر از آن شده است که ما در کنگره گمان می کردیم و رفقای جوان نیز بهمان علت به ما حمله کردند. اما دربارهٔ این گزارشها بعداً صحبت خواهم کرد. در این لحظه می خواهم بگویم که هر اندازه تهاجم عمومی نزدیکتر شود، ما باید بهمان اندازه «اپورتونیستی» تر عمل کنیم. حال شما به کشورهاتان برمی گردید و به کارگران می گوید که ما اکنون در مقایسه با پیش از کنگرهٔ سوم، منطقی تر شده ایم. از این حرف نباید برنجید؛ خواهید گفت که ما اشتباهات بسیاری مرتکب شدیم و اکنون با دقت بیشتری عمل خواهیم کرد؛ با این کار، توده ها را از احزاب سوسیال دموکرات و احزاب سوسیال دموکرات مستقل بسوی خودمان جلب خواهیم کرد، توده هایی که علناً، به وسیلهٔ کل جریان رویدادها، بسوی ما کشانده می شوند، ولی از ما هراسانند. می خواهم نمونهٔ کار خودمان را برایتان ذکر کنم تا نشان دهم که ما باید با دقت بیشتری عمل کنیم.

در آغاز جنگ، ما بلشویکها به یک شعار یعنی شعار جنگ داخلی، آنهم جنگی بی امان، چسبیده بودیم. بر هر کسی که از فکر جنگ داخلی پشتیبانی نمی کرد مهر خیانت می زدیم. ولی وقتی در ماه مارس ۱۹۱۷ به روسیه بازگشتیم (۶۰)، موضع مان را تماماً تغییر دادیم. وقتی به روسیه بازگشتیم و با دهقانان و کارگران صحبت کردیم، دیدیم که همگی طرفدار دفاع از میهن اند، که البته با دفاع مورد نظر منشویکها فرق اساسی داشت، و البته نمی توانستیم این کارگران و دهقانان عادی را رذل و خائن بنامیم. ما این را «دفاع طلبی شرافتمندانه» نامیدیم. در نظر دارم مقالهٔ بزرگی در این باره بنویسم و تمام مطالب را انتشار دهم. در ۷ آوریل تزهائیم را که در آنها خواستار احتیاط و شکیبایی شده بودم (۳*) انتشار دادم. موضع

اولیه ما در آغاز جنگ درست بود: در آن زمان تشکیل یک هسته مشخص و مصمم، اهمیت داشت. موضع بعدی ما نیز درست بود. فرض ما این بود که توده ها را باید بسوی خودمان جلب کنیم. در آن زمان، ما فکر سرنگونی فوری حکومت موقتی را رد کردیم. من نوشتم: «این حکومت باید سرنگون شود زیرا حکومت الیگارشی است نه حکومت مردم، و نمی تواند صلح و نان را تأمین کند. اما همین الان نمی شود سرنگونش کرد زیرا شوراها کارگران آن را در قدرت نگهداشته است و تا این لحظه از اعتماد کارگران برخوردار است. ما بلانکیست نیستیم. (۶۱) ما نمی خواهیم با اقلیتی از طبقه کارگر در برابر اکثریت، حکومت کنیم.» (۴*۴)

کادتها که سیاستمدارانی زیرکند، بیدرنگ متوجه تناقض میان موضع پیشین و موضع کنونی ما شدند و ما را ریاکار نامیدند. اما چون ما را در همان حال جاسوس، خائن، رذل و عوامل آلمان نیز نامیده بودند، لقب گذاری اولشان تأثیری نداشت. نخستین بحران در ۲۰ آوریل پیش آمد. یادداشت میلیوکوف درباره کاردانها (۶۲) نشان داد که حکومت چگونه حکومتی بود - یک حکومت امپریالیستی. پس از این بود که توده های مسلح سربازان در برابر ستاد حکومت به حرکت در آمدند و میلیوکوف را سرنگون کردند. مردی غیرحزبی به نام لیند، آنان را رهبری می کرد. این جنبش را حزب سازماندهی نکرده بود. آن زمان، ما این جنبش را به این شکل توصیف کردیم: چیزی بیش از تظاهرات مسلحانه، و چیزی کمتر از قیام مسلحانه. در کنفرانس ۲۲ آوریل، گرایش چپ خواستار سرنگونی بیدرنگ حکومت شد. کمیته مرکزی، برعکس، به مخالفت با شعار جنگ داخلی برخاست و به همه تهییج گران در ایالات دستور دادیم که دروغی را که گویا بلشویکها خواهان جنگ داخلی اند انکار کنند. من در ۲۲ آوریل نوشتم که «مرگ بر حکومت موقت» شعار درستی نیست، زیرا اگر اکثریت مردم را در پشت سر نمی داشتیم، این شعار یا بصورت یک عبارت توخالی در می آمد یا حکایت از ماجراجویی می کرد. (۵*۵)

ما در برابر دشمنان، برای اینکه چپ های خودمان را «ماجراجو» بنامیم، تردیدی به خود راه ندادیم. منشویکها شادی کردند و از ورشکستگی ما حرف زدند. ولی ما گفتیم که هر گونه کوشش برای کوچکترین، حتی برای یک ریزه چپ روی از کمیته مرکزی، نادانی است و کسانی که در سمت چپ کمیته مرکزی ایستاده بودند، عقل سلیم عادی شان را از دست داده بودند. ما دیگر نمی ترسیم از اینکه دشمنان مان بر لغزشهای ما بخندند.

یگانه استراتژی ما در حال حاضر این است که قوی تر، و نتیجتاً زرنکتر و معقول تر و «اپورتونیست»تر شویم. و این همان چیزی است که باید به توده ها بگوییم. اما پس از آنکه توده ها را به اتکای معقولیت مان بسوی خود جلب کردیم، تاکتیک تهاجم بمعنای دقیق کلمه

را به کار خواهیم گرفت.

اما درباره سه گزارش:

(۱) اعتصاب کارگران شهرداری برلین. کارگران شهرداری، معمولاً افرادی محافظه کارند که به سوسیال دموکراتهای اکثریت و حزب سوسیال دموکرات مستقل تعلق دارند؛ وضع شان خوب است، ولی مجبور شده اند اعتصاب کنند.

(۲) اعتصاب کارگران بافندگی در لیل.

(۳) نکته سوم، مهمترین نکته است. میتینگی در رم برگزار شد تا مبارزه علیه فاشیستها را سازمان دهد، که در آن ۵۰۰۰۰ کارگر به نمایندگی از همه احزاب - کمونیستها، سوسیالیستها و جمهوری خواهان نیز - شرکت کرده بودند. پنج هزار نظامی سابق با اونیفورمهایشان به این میتینگ آمدند و یک فاشیست نیز جرأت ظاهر شدن در خیابان را به خود نداد. این نشان می دهد که ماده قابل اشتعال در اروپا بیش از آن است که ما گمان میکردیم. لاتساری، قرار ما درباره تاکتیکها را ستود. این از مهمترین دستاوردهای کنگره ما است. اگر لاتساری این قرار را بپذیرد؛ هزاران کارگری که از او پشتیبانی می کنند نیز ملزم خواهند بود که بسوی ما بیایند و رهبرانشان نخواهند توانست آنان را از ما بترسانند و دور کنند. برای بهتر پریدن، باید چند گام به عقب رفت. این پرش، اجتناب ناپذیر است زیرا اوضاع، علناً غیر قابل تحمل می شود.

بنابراین، ما در آغاز به کار گرفتن تاکتیک جدیدمان هستیم. نباید عصبی شویم، نمی توانیم تأخیر کنیم، بلکه می توانیم خیلی زود شروع کنیم و وقتی می پرسید آیا روسیه خواهد توانست آنهمه پایداری کند، ما پاسخ می دهیم که در حال حاضر، ما درگیر جنگی اقتصادی با خرده بورژوازی و دهقانان هستیم، جنگی که برای ما در مقایسه با آخرین جنگ بمراتب خطرناکتر است. اما همچنان که کلوز ویتس گفت، عنصر جنگ، یک خطر است و ما حتی یک لحظه، هرگز از حیطة این خطر بیرون نرفته ایم. مطمئنم که اگر با اطمینان بیشتری عمل کنیم، اگر بموقع امتیاز بدهیم، در این جنگ نیز، حتی اگر بیش از سه سال طول بکشد، پیروز خواهیم شد.

خلاصه کنیم:

(۱) همه ما، متفقاً در سراسر اروپا، خواهیم گفت که داریم تاکتیک جدید را به اجرا می گذاریم، و به این طریق، توده ها را بسوی خود جلب خواهیم کرد.

(۲) هماهنگی تهاجم در مهمترین کشورها یعنی آلمان، چکسلواکی و ایتالیا. در اینجا به هماهنگی پیوسته، نیاز داریم. اروپا آبستن انقلاب است، اما تنظیم تقویم انقلاب، از قبل

غیرممکن است. ما در روسیه پایداری خواهیم کرد، نه فقط پنج سال بلکه بیشتر. تنها استراتژی درست، همان است که ما پیش گرفته ایم. مطمئنم که ما موضعی را برای انقلاب تصرف خواهیم کرد که آنتانت چیزی نخواهد داشت تا برای مقابله با آن به میدان بیاورد و این سرآغاز پیروزی به مقیاس جهانی خواهد بود.

۲

به نظر می رسید که اشمراک از سخنرانی من خوشحال شده است، اما آن را یک جانبه تفسیر می کند. من در کمیته گفتم که برای پیدا کردن خط درست، اشمرال مجبور شد سه گام به چپ بردارد و کرایبیش یک گام به راست. متأسفانه اشمرال چیزی درباره برداشتن این گامها نگفت. از نظراتش درباره اوضاع نیز چیزی نگفت. درباره مشکلات، اشمرال فقط استدلالهای گذشته را تکرار کرد و چیز تازه ای نگفت. اشمرال گفت که من ترسهایش را ریخته ام. در بهار، او می ترسید که رهبری کمونیستها از او خواستار اقدام بیموقع شود، اما حوادث، این ترسها را از او دور کرد. اما آنچه ما را در حال حاضر نگران می کند، این است: آیا اوضاع به مرحله تدارک برای تهاجم در چکسلواکی خواهد رسید، یا اینکه صرفاً به صحبت کردن از مشکلات، محدود خواهد ماند. اشتباه «چپ روی»، فقط یک اشتباه است، بزرگ نیست و براحتی می توان اصلاحش کرد. اما اگر اشتباه به تصمیم گیری برای عمل مربوط شود، در این صورت، بهیچوجه اشتباه کوچکی نیست، خیانت است. این اشتباهات را نمی توان با هم مقایسه کرد. این نظریه که ما انقلاب خواهیم کرد اما پس از اینکه نخست دیگران دست به عمل زدند، سراپا سفسطه آمیز است.

۳

به گمانم عقب نشینی در این کنگره را می توان با اقدامات ما در روسیه به سال ۱۹۱۷ مقایسه کرد، و این ثابت می کند که عقب نشینی حاضر باید بعنوان تدارکی برای تهاجم تلقی شود. دشمنان ما خواهند گفت که ما امروز همان چیزی را نمی گوئیم که پیشتر می گفتیم. این، زیاد به نفع شان نخواهد بود، اما اگر ما به توده های طبقه کارگر بگوئیم که اقدام ماه مارس را به چه معنایی باید یک پیروزی دانست و ما چرا اشتباهاتش را انتقاد می کنیم و می گوئیم که در آینده باید تدارکات بهتری ببینیم، در اینصورت آنان منظور ما را خواهند

فهمید. وقتی تراچینی می گوید تفسیرهای اشمرال و بوریان اشتباه است، من با گفته اش موافقم. اگر منظور از هماهنگی را اینطور بفهمیم که باید آنقدر صبر کنیم تا کشور دیگری دست به کار شود، کشوری که ثروتمندتر است و جمعیت بیشتری دارد، این دیگر یک تفسیر کمونیستی نیست بلکه فریب محض است. هماهنگی باید بدین معنا باشد که رفقای دیگر کشورها دقیقاً بدانند که لحظات مهم کدام لحظاتند. تفسیر واقعاً درست هماهنگی چنین است: بهترین و سریع ترین تقلید از یک سرمشق خوب. سرمشق کارگران رم، سرمشق خوبی است.

Collected Works, Vol. 42,
pp. 324-28

متن کامل سخنرانی اول و چکیده سخنرانی
دوم و سوم در سال ۱۹۵۸ در نشریه زیر
به چاپ رسید:
Voprosy Istorii KPSS No. 5

* کنگره چهارم انترناسیونال کمونیستی

۵ نوامبر – ۵ دسامبر ۱۹۲۲

پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی

گزارش به کنگره چهارم انترناسیونال کمونیستی

۱۳ نوامبر

ارفیق لنین با کف زدنها و هلهله پرشور و طولانی حضار روبرو می شود. همه برمی خیزند و با هم، سرود «انترناسیونال» را می خوانند. رفقا، نام من بعنوان نخستین سخنران در فهرست نوشته شده است، اما می دانید که من پس از بیماری طولانی ام نمی توانم گزارش مفصلی بدهم. فقط می توانم چند اظهار نظر مقدماتی درباره مسائل عمده به عمل آورم. موضوع سخنرانی ام موضوعی بسیار محدود خواهد بود. موضوع پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی، بطور کلی، بقدری پردامنه و بزرگ است که یک سخنران نمی تواند

در یک سخنرانی از عهده اش برآید. بهمین علت است که من فقط بخش کوچکی از آن یعنی مسأله سیاست نوین اقتصادی را بررسی خواهم کرد. من عمداً این بخش کوچک را برگزیده ام تا شما را با آنچه اکنون مهمترین مسأله است - بهرحال، برای من مهمترین مسأله است زیرا هم اکنون دست اندرکار بررسی اش هستم - آشنا کنم.

بنابراین، در این سخنرانی خواهم گفت که ما چگونه سیاست نوین اقتصادی را آغاز کردیم و به کمک این سیاست به چه نتایجی رسیده ایم. اگر سخنرانی ام را به این مسأله محدود کنم، شاید بتوانم زمینه پژوهشی و تصویری کلی از آن در اختیارتان قرار دهم.

برای آنکه بگویم چگونه به سیاست نوین اقتصادی رسیدیم، باید از مقاله ای که در سال ۱۹۱۸ نوشتم (۶۳) نقل قول کنم. من در آغاز سال ۱۹۱۸ در یک مشاجره قلمی مختصر، به مسأله نگرشی که ما باید در برابر سرمایه داری دولتی داشته باشیم اشاره کردم. آنگاه نوشتم: «سرمایه داری دولتی، در مقایسه با اوضاع کنونی امور (یعنی اوضاع امور در آن زمان) در جمهوری شوروی ما گامی به جلو به شمار می رود. اگر سرمایه داری دولتی در مدتی نزدیک به شش ماه در جمهوری ما برقرار شد، موفقیتی بزرگ و تضمینی محکم است مبنی بر اینکه در طی یک سال، سوسیالیسم در کشور ما پایه ای محکم خواهد گرفت و شکست ناپذیر خواهد شد.» (۶*)

البته این در زمانی گفته شد که ما نادانتر از حال بودیم، اما نه چندان نادان که نتوانیم چنین مسائلی را بررسی کنیم.

مثلاً من در سال ۱۹۱۸ معتقد بودم که سرمایه داری دولتی در مقایسه با اوضاع اقتصادی جمهوری شوروی در آن زمان، گامی به جلو خواهد بود. این، بسیار شگفت آور و حتی پوچ به نظر می رسد زیرا جمهوری ما در همان زمان، یک جمهوری سوسیالیستی بود و ما همه روزه، شتابان - بسیار شتابان - اقدامات اقتصادی جدید گوناگونی به عمل می آوردیم که هیچ عنوانی جز اقدامات سوسیالیستی نمی شد به آنها داد. با این حال، من در آن زمان معتقد بودم که سرمایه داری دولتی در مقایسه با اوضاع اقتصادی جمهوری شوروی در آن زمان، گامی به جلو خواهد بود و من نظرم را فقط با برشمردن عناصر نظام اقتصادی روسیه بیان کردم. به اعتقاد من، این عناصر بدین قرار بودند: «(۱) شکل دودمانی، یعنی ابتدایی ترین شکل کشاورزی؛ (۲) تولید کوچک کالایی (این شامل اکثریت دهقانانی می شود که دست اندرکار دادوستد غلات اند)؛ (۳) سرمایه داری خصوصی؛ (۴) سرمایه داری دولتی و (۵) سوسیالیسم.» (۷*) در آن زمان، همه این عناصر اقتصادی در روسیه وجود داشت. من وظیفه خود دانستم که روابط این عناصر با یکدیگر را بررسی کنم و بگویم که آیا نباید یکی از

عناصر غیرسوسیالیستی یعنی سرمایه داری دولتی را در درجه ای بالاتر از سوسیالیسم قرار دهیم. تکرار میکنم: به نظر هر کسی بسیاری عجیب می رسد که کشوری که خود را سوسیالیستی اعلام کرده است مجبور شده است عنصر غیرسوسیالیستی را بالاتر و برتر از سوسیالیسم قرار دهد. اما اگر به یاد آورید که ما نظام اقتصادی روسیه را قطعاً چیزی همگن و بسیار پیشرفته نمی دانستیم، موضوع روشن خواهد شد؛ ما بخوبی می دانستیم که در روسیه، کشاورزی دودمانی یعنی ابتدایی ترین شکل کشاورزی در کنار کشاورزی سوسیالیستی وجود دارد؛ سرمایه داری دولتی در این اوضاع، چه نقشی می توانست داشته باشد؟

آنگاه از خودم پرسیدم که کدام یک از این عناصر، مسلط است؟ روشن است که در محیط خرده بورژوازی، عنصر خرده بورژوازی مسلط است. آن زمان پذیرفتم که عنصر خرده بورژوازی، مسلط است؛ غیر ممکن بود نظری جز این داشته باشم. سئوالی که آن زمان برای خودم مطرح کردم، و این مباحثه خاصی بود که ارتباطی به مسأله کنونی ندارد، چنین بود: نگرش ما به سرمایه داری دولتی چگونه است؟ و پاسخ دادم: سرمایه داری دولتی با اینکه نظامی سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه، در مقایسه با نظام کنونی، بمراتب مناسبتر است. این چه چیزی را نشان می دهد؟ این نشان می دهد که ما با اینکه انقلاب سوسیالیستی را به انجام رسانده بودیم ارزش بالاتری به مبادی یا اصول اقتصاد سوسیالیستی ندادیم، برعکس، ما در آن زمان تا اندازه ای متوجه شدیم که بهتر خواهد بود نخست وارد مرحله سرمایه داری دولتی و سپس وارد سوسیالیسم شویم.

باید تأکید خاصی بر این جنبه بکنم زیرا به گمانم یگانه نقطه حرکت ما، نخست برای توضیح سیاست اقتصادی کنونی و سپس برای نتیجه گیریهای بسیار مهم عملی برای انترناسیونال کمونیستی، همین است. نمی خواهم چنین تلقین کنم که ما آن زمان نقشه آماده ای برای عقب نشینی داشتیم. چنین نبود. آن چند سطر مختصری که در یک مشاجره قلمی مطرح شد، بهیچوجه نقشه عقب نشینی نبود. مثلاً در آنها به یک نکته بسیار مهم یعنی آزادی بازرگانی که اهمیتی بنیادی برای سرمایه داری دولتی دارد هیچ اشاره ای نشده است. با این حال، فکر کلی یا حتی فکر نامشخص عقب نشینی، در آنها وجود نداشت. به گمانم یا نه فقط باید از دیدگاه کشوری که نظام اقتصادی اش بسیار عقب مانده بود و امروزه نیز چنین است بلکه باید از دیدگاه انترناسیونال کمونیستی و کشورهای پیشرفته اروپای غربی نیز به این موضوع نگاه کنیم. مثلاً در حال حاضر ما سرگرم تهیه یک برنامه ایم. شخصاً معتقدم که بهترین کار این است که یک جلسه بحث عمومی درباره همه برنامه ها تشکیل دهیم و آنها را یک بار بخوانیم و سپس چاپ شان کنیم، اما تصمیم نهایی را در حال حاضر

یعنی امسال نگیریم. چرا؟ نخست، البته، به این دلیل که گمان نمی‌کنم همه آنها را به تفصیل بررسی کرده باشیم، و همچنین به این دلیل که بندرت درباره عقب نشینی احتمالی و تدارک دیدن برای آن، اندیشیده‌ایم. ولی این با توجه به دگرگونیهای بنیانی در جهان مانند سرنگونی سرمایه داری و پی ریزی سوسیالیسم به همه دشواریهای بزرگش، مطلقاً مستلزم توجه ما است. کافی نیست که وقتی مستقیماً وارد مرحله تهاجمی می‌شویم و پیروز می‌شویم، فقط بدانیم که چگونه باید دست اندرکار شویم. در زمان انقلاب، این نه چندان دشوار و نه چندان مهم است؛ حداقل، سرنوشت سازترین مسأله نیست. در انقلاب، همیشه لحظاتی هست که دشمن گیج می‌شود؛ و اگر ما در چنین لحظاتی حمله کنیم ممکن است به آسانی پیروز شویم. اما این چیزی نیست زیرا دشمن مان اگر تحمل کافی داشته باشد می‌تواند نیروهایش را از قبل گردآوری کند، والی آخر. او به آسانی می‌تواند ما را به حمله برخودش تحریک کند و سپس ما را تا چندین سال به عقب براند. به این دلیل، گمان می‌کنم این اندیشه که ما باید امکان عقب نشینی را برای خودمان آماده سازیم، اندیشه بسیار مهمی است آنهم نه صرفاً از دیدگاه تئوریک. از دیدگاه عملی نیز همه احزابی که برای تهاجم مستقیم به سرمایه داری در آینده نزدیک تدارک می‌بینند نیز باید مسأله تدارک دیدن برای عقب نشینی احتمالی را بررسی کنند. به نظر من اگر این درس را همراه با همه دیگر درسهایی که از تجربه انقلاب ما گرفته می‌شود یاد بگیریم، هیچ صدمه‌ای به ما نخواهد خورد. برعکس، در بسیاری موارد، ممکن است به نفع مان باشد.

حال که بر این واقعیت تأکید کردم که ما در آغاز سال ۱۹۱۸ سرمایه داری دولتی را یک خط احتمالی برای عقب نشینی می‌دانستیم، به بررسی نتایج سیاست نوین اقتصادی خودمان می‌پردازم. تکرار می‌کنم: این سیاست در آن زمان، هنوز اندیشه بسیار مبهمی بود ولی در سال ۱۹۲۱، پس از آنکه مهمترین مرحله جنگ داخلی را پشت سر گذاشتیم - آنهم پیروزمندانه - ضربه بحران سیاسی داخلی بزرگ - به نظر من بزرگترین بحران - در جمهوری روسیه را احساس کردیم. این بحران داخلی، نارضایتی قشر بزرگی از دهقانان و نارضایتی کارگران را نیز آشکار ساخت. این نخستین بار در تاریخ روسیه شوروی بود که احساسات توده‌های بزرگ دهقانی، نه آگاهانه بلکه به حالت غریزی، علیه ما تحریک شد و امیدوارم آخرین بار باشد. علت این وضع خاص، و البته بسیار ناخوشایند برای ما، چه بود؟ علتش آن بود که ما در تهاجم اقتصادی خودمان خیلی پیش تاخته بودیم، امکانات کافی برای خودمان فراهم نکرده بودیم، و آنچه را که ما در آن زمان نمی‌توانستیم آگاهانه فرمول بندی کنیم ولی بزودی یعنی پس از چند هفته آن را پذیرفتیم، توده‌ها حس می‌کردند و آن‌اینکه گذار مستقیم به

شکل‌های صرفاً سوسیالیستی اقتصاد و توزیع صرفاً سوسیالیستی، از قدرت ما خارج بود و اگر نمی‌توانستیم عقب بنشینیم و وظایف آسان‌تری را به عهده بگیریم، با فاجعه روبرو می‌شدیم. به گمان من، بحران در ماه فوریه ۱۹۲۱ آغاز شد. در بهار آن سال، ما متفقاً – در این باره، اختلاف نظر قابل توجه در میان خودمان ندیدم – تصمیم گرفتیم که سیاست نوین اقتصادی را پیش بگیریم. اکنون در پایان سال ۱۹۲۲، پس از گذشت هیجده ماه، می‌توانیم به پاره‌ای مقایسه‌ها دست بزنیم. چه روی داده است؟ در این دوره بیش از هیجده ماهه، بر ما چه گذشته است؟ نتیجه چیست؟ آیا این عقب‌نشینی نفعی برای ما داشته است؟ آیا ما را واقعاً نجات داده است یا نتیجه، هنوز مشخص نشده است؟ این سؤال بزرگی بود که من از خودم پرسیدم و به گمانم برای احزاب کمونیست نیز سؤالی در درجه اول اهمیت است؛ زیرا پاسخ اگر منفی باشد همگی محکوم به فنا خواهیم بود. به نظر من، همه ما می‌توانیم با وجدانی روشن پاسخی مثبت به این پرسش بدهیم، یعنی بگوییم که هیجده ماه گذشته، دلیل قطعی و مطلق است بر اینکه ما از این آزمایش سربلند بیرون آمده‌ایم.

اکنون می‌کوشم این را ثابت کنم. برای این کار، باید همه بخش‌های تشکیل دهنده اقتصادمان را مختصراً برشمارم.

نخست به بررسی نظام مالی و روبل مشهور روسی خودمان می‌پردازم. به نظر من، میتوانیم بگوییم که روبل‌های روسیه، حتی به این دلیل که تعداد روبل‌های در جریان از رقم کوادریلیون (رقم ۱ با ۲۴ صفر – مترجم) گذشته است (خنده حضار)، مشهور شده‌اند. این خود چیزی است! رقمی نجومی است. مطمئنم که حتی یکی از حاضران در این جلسه تصویری از مصداق این رقم ندارد (خنده حضار). ولی ما گمان نمی‌کنیم که رقم، حتی از دیدگاه علم اقتصاد، خیلی اهمیت داشته باشد زیرا صفرها را همیشه می‌توان حذف کرد (خنده حضار). در زمینه این هنر، به یکی دو موفقیت رسیده‌ایم، که از دیدگاه اقتصادی، آن نیز اهمیتی ندارد و مطمئنم که ما در مسیر آتی رویدادها به موفقیت‌های بیشتری دست خواهیم یافت. اما آنچه واقعاً اهمیت دارد، مسأله تثبیت روبل است. ما اکنون با این مسأله درگیر شده‌ایم و بهترین نیروهایمان مشغول بررسی اش هستند و ما اهمیتی سرنوشت ساز به آن می‌دهیم. اگر بتوانیم روبل را تا مدتی طولانی و سپس برای همیشه تثبیت کنیم، ثابت خواهد شد که ما پیروز شده‌ایم. در این صورت، همه این ارقام نجومی، همه این تریلیون‌ها و کوادریلیون‌ها کمترین اهمیتی نخواهد داشت. آنگاه خواهیم توانست اقتصادمان را بر پایه‌ای محکم قرار دهیم و آن را بر پایه محکمی پیش ببریم. در این زمینه، گمان می‌کنم بتوانم به پاره‌ای اطلاعات نسبتاً مهم و تعیین‌کننده اشاره کنم. در سال ۱۹۲۱ نرخ تبدیل ارز روبل کاغذی، تا

مدتی نزدیک به کمتر از سه ماه ثابت ماند. گمان می‌کنم که این دلیل، کافی باشد. البته اگر دلیلی علمی بخواهید مبنی بر اینکه ما قطعاً این مسأله را حل خواهیم کرد، در این صورت، این دلیل کافی نیست؛ اما بطور کلی من معتقد نیستم که این مسأله را بتوان تمام و کمال حل کرد. اطلاعاتی که ذکر کرده ام نشان می‌دهد که ما از سال گذشته، که سیاست نوین اقتصادی را آغاز کردیم، تا امروز، پیشرفت کردن را یاد گرفته ایم. چون این را یاد گرفته ایم، مطمئنم که دست یافتن به پیشرفتهای هر چه بیشتر در مسیر این راه را یاد خواهیم گرفت، به شرط اینکه از هر کار نابخردانه‌ای اجتناب کنیم. اما مهمترین کار، دادوستد یعنی گردش کالاهاست، که برای ما ضرورت دارد. و چون دو سال است که بطرزی موفقیت آمیز با این مسأله سروکار داشته ایم، با اینکه در حالت جنگی بوده ایم (چون، همانطور که می‌دانید، ولادی وستوک فقط دو هفته پیش، دوباره تسخیر شد) و با اینکه فقط در حال حاضر است که می‌توانیم بطرزی واقعاً انتظام یافته به فعالیتهای اقتصادی مان پردازیم – چون به جای فقط سه ماه، توانسته ایم نرخ روبل کاغذی را پنج ماه ثابت نگهداریم، می‌توانیم بگوییم که دلایلی برای خوشحالی خویش داریم. برویهم، ما تنهایی ما از کسی وام نگرفته ایم و اکنون نیز نمی‌گیریم. هیچیک از کشورهای قدرتمند سرمایه داری، که اقتصادشان را چنان «مشعشعانه» سازمان می‌دهند که تا امروز نیز نمی‌دانند به کدام راه می‌روند، به ما کمک نکرده اند. آنها با انعقاد پیمان ورسای، یک نظام مالی پدید آورده اند که خودشان نیز از آن سر در نمی‌آورند. اگر این قدرتهای بزرگ سرمایه داری، کارها را بهمین شکل سامان دهند، فکر میکنم که ما مردمان عقب مانده و تحصیل نکرده، شاید خوشحال شویم از اینکه مهمترین نتیجه – شرایط تثبیت روبل – را به دست آوریم. این را نه تحلیل تئوریک بلکه تجربه عملی ثابت کرده است، که به اعتقاد من، از همه بحثهایی که در جهان می‌شود مهمتر است. عمل نشان می‌دهد که ما در این زمینه یعنی پیش راندن اقتصادمان بسوی تحکیم روبل، که اهمیت بیکرانی برای بازرگانی و گردش آزادانه کالاها، برای دهقانان و توده های عظیم تولید کنندگان کوچک دارد، به نتایج قاطعی دست یافته ایم.

حال می‌پردازم به هدفهای اجتماعی مان. مهمترین عامل، البته طبقه دهقان است. تردیدی نیست که در سال ۱۹۲۱، قشر وسیعی از طبقه دهقان از ما ناراضی بود. آن زمان، دوران قحطی بود. این سخت ترین آزمایش دهقانان بود. طبیعتاً همه دشمنان ما در خارجه فریاد برآوردند: «ببینید، این است نتیجه اقتصاد سوسیالیستی!» البته بسیار طبیعی بود که آنان چیزی در این باره نمی‌گفتند که قحطی، در اصل، نتیجه وحشت آور جنگ داخلی بوده است. همه زمینداران و سرمایه دارانی که در سال ۱۹۱۸ علیه ما دست به تهاجم زده بودند

می‌کوشیدند و انمود کنند که قحطی نتیجه اقتصاد سوسیالیستی بوده است. قحطی، در واقع، فاجعه ای بزرگ و ناگوار بود که نتایج همه تلاشهای تشکیلاتی و انقلابی ما را تهدید به عقیم گذاردن می‌کرد.

و بنابراین، حالا می‌پرسم که امروز، پس از این فاجعه بیسابقه و پیش‌بینی نشده، پس از اینکه اجرای سیاست نوین اقتصادی را آغاز کرده ایم و پس از اینکه آزادی دادوستد به دهقانان داده ایم، وضع چگونه است؟ پاسخ، برای همه روشن و مسلم است؛ دهقانان در طی یک سال، نه فقط بر قحطی پیروز شده‌اند بلکه به قدری مالیات جنسی پرداخته‌اند که ما تاکنون صدها میلیون پوت غله دریافت کرده ایم، که این البته بدون توسل به هیچگونه عمل قهرآمیز بوده است. قیامهای دهقانی که سابقاً یعنی پیش از سال ۱۹۲۱ پدیده ای عادی در روسیه به شمار می‌رفت، تقریباً یکسره متوقف شده است. دهقانان از وضع کنونی خویش راضی‌اند. ما می‌توانیم این را با اطمینان اعلام کنیم. به عقیده ما، این مدرک، از هر اندازه دلایل آماری مهمتر است. هیچ‌کسی در این واقعیت تردید نمی‌کند که دهقانان در کشور ما عاملی تعیین‌کننده‌اند. و در حال حاضر وضع این دهقانان چنان است که ما دلیلی نمی‌بینیم که از هر گونه جنبشی که آنان علیه ما به راه بیندازند بترسیم. ما این را کاملاً آگاهانه و بی‌هیچ اغراقی به زبان می‌آوریم. این هدفی است که ما بدان رسیده ایم. طبقه دهقان ممکن است از این یا آن جنبه کار سازمانهای ما ناراضی باشد. شاید در این باره شکایت کند. این، البته ممکن و اجتناب‌ناپذیر است زیرا دستگاه دولت ما و اقتصاد دولتی ما هنوز از کارایی کافی برای جلوگیری از این گونه کارها برخوردار نیست؛ اما هرگون نارضایی بزرگ دهقانان بطورکلی، اصولاً مطرح نیست. ما در جریان یک سال به این هدف رسیده ایم. این به اعتقاد من، دستاورد بزرگی است.

اکنون می‌پردازم به صنایع سبک. در صنعت، باید میان صنایع سنگین و سبک فرق بگذاریم زیرا وضع هر کدام با دیگری فرق دارد. در باره صنایع سبک، می‌توانم با اطمینان بگویم که رونقی عمومی پدید آمده است. به جزئیات نمی‌پردازم. در نظر نداشتیم که انبوهی از آمارها را برشمارم. اما این احساس کلی بر واقعیات مبتنی است و می‌توانم به شما اطمینان دهم که بر هیچگونه اطلاعات نادرست یا غیر دقیق مبتنی نیست. رونقی کلی در صنایع سبک، و نتیجتاً بهبودی قطعی در وضع زندگی کارگران در پتروگراد و مسکو پدید آمده است. در مناطق دیگر، این دگرگونی کمتر به چشم می‌خورد زیرا در آنها صنایع سنگین مسلط است. پس این کلیت ندارد. با این حال، تکرار می‌کنم که صنایع سبک رونق می‌گیرد و وضع زندگی کارگران در پتروگراد و مسکو، بی‌تردید بهتر شده است. در سال ۱۹۲۱، کارگران

هر دو شهر مزبور ناراضی بودند. اکنون دیگر خبری از آن ناراضی نیست. ما که روزبروز مراقب وضع زندگی و حالت روحی کارگرانیم، در این زمینه اشتباه نمی کنیم.

مسأله سوم، به صنایع سنگین مربوط می شود. باید بگویم که در این زمینه هنوز اوضاع وخیم است. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۲ مختصر پیشرفتی به دست آمد، بطوری که می توانیم امیدوار باشیم که وضع در آینده نزدیک بهتر شود. در حال حاضر پاره ای از وجوه لازم برای این کار را فراهم کرده ایم. اصلاح وضع صنایع سنگین در یک کشور سرمایه داری، مستلزم دریافت وام صدها میلیونی است. بدون این وام، هیچ اصلاحی عملی نخواهد شد. تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه داری نشان می دهد که وضع صنایع سنگین را در کشورهای عقب مانده فقط به کمک وامهای دراز مدت صدها میلیون دلاری یا روبل طلا می توان بهتر کرد. ما چنین وامهایی نگرفتیم، و تاکنون نیز چیزی از این بابت دریافت نکرده ایم. همه آن چیزهایی که اکنون در باره امتیازات و مانند اینها نوشته می شود بیش از کاغذی که این نوشته ها بر آن نقش بسته اند ارزش ندارد. اخیراً در این باره و بویژه درباره امتیاز اورکوهارت زیاد نوشته ایم. با این حال، معتقدم که سیاست واگذاری امتیازات، سیاست بسیار خوبی است. ولی ما تاکنون حتی یک موافقتنامه سودآور در زمینه واگذاری امتیاز امضا نکرده ایم. از شما خواهش می کنم این را به خاطر بسپارید. بدینسان، وضع صنایع سنگین، واقعاً مسأله ای بسیار سخت برای کشور عقب مانده ما است زیرا ما نمی توانیم به امید وام گرفتن از کشورهای ثروتمند بنشینیم. با این حال، شاهد بهبود ملموسی هستیم و همچنین می بینیم که بازرگانی مان، مختصر سرمایه ای برای ما فراهم آورده است. البته این رقم، هنوز بسیار ناچیز است - کمی بیش از بیست میلیون روبل طلا. بهرحال، آغاز کار نهاده شده است؛ بازرگانی ما وجوهی را برای مان تأمین می کند که می توانیم برای بهتر کردن وضع صنایع سنگین مان بکار بیندازیم. اما در حال حاضر، صنایع سنگین ما با دشواریهای بزرگی روبرو است. ولی به گمان من، شرط اصلی آن است که ما اکنون در وضعی هستیم که بتوانیم مختصر مبلغی پس انداز کنیم. و ما به پس انداز کردن ادامه خواهیم داد. ما باید صرفه جویی کنیم، هر چند این کار غالباً به خرج مردم تمام می شود. ما می کوشیم از بودجه دولت و از تعداد کارمندان ادارات دولتی بکاهیم. بعداً چند کلمه ای درباره دستگاه دولت خودمان صحبت خواهیم کرد. بهرحال، باید از این بودجه بکاهیم. باید تا جایی که ممکن است صرفه جویی کنیم. ما در همه جا، حتی در مدرسه ها، صرفه جویی می کنیم. باید این کار را بکنیم زیرا می دانیم که اگر صنایع سنگین را نجات ندهیم، اگر آن را بازسازی نکنیم، اصولاً نخواهیم توانست صنعتی برپا داریم؛ و اگر صنعت نداشته باشیم، کشوری وابسته خواهیم شد. این را خوب می فهمیم.

نجات روسیه فقط به برداشت محصول خوب در مزارع روستایی بستگی ندارد – این کافی نیست؛ و فقط به بهتر شدن وضع صنایع سبک که کالاهای مصرفی دهقانان را تولید می کند بستگی ندارد – این نیز کافی نیست؛ ما به صنایع سنگین نیز احتیاج داریم. و بهتر کردن وضع صنایع سنگین، مستلزم کاری چندین ساله است.

صنایع سنگین به کمک های دولت نیاز دارد. اگر نتوانیم این کمکها را برسانیم، بعنوان کشوری متمدن – تا چه رسد بعنوان کشوری سوسیالیستی – محکوم به فنا خواهیم بود. در این زمینه، گامی مصممانه برداشته ایم. گردآوری وجوهی را که برای برپا نگهداشتن صنایع سنگین لازم داریم، آغاز کرده ایم. البته مبلغی که تاکنون گرد آورده ایم بسختی از بیست میلیون روبل طلا تجاوز می کند؛ اما بهرحال این مبلغ، در دسترس است و فقط برای احیای صنایع سنگین اختصاص یافته است.

فکر می کنم بطور کلی، همچنانکه قول داده ام، عناصر اصلی اقتصادمان را مختصراً بررسی کرده ام و احساس می کنم که از همه آنچه گفته شد می توانیم این نتیجه را بگیریم که سیاست نوین اقتصادی، سود سهامش را داده است. اکنون دلیلی در دست داریم که ما بعنوان یک دولت، می توانیم دادوستد کنیم، مواضع محکم مان را در کشاورزی و صنعت نگهداریم و پیشرفت کنیم. فعالیت عملی، این را ثابت کرده است. به عقیده من، در حال حاضر، این برای ما کافی است. ما مجبور خواهیم شد که بیشتر یاد بگیریم و پی برده ایم که هنوز خیلی چیزها برای یاد گرفتن داریم. پنج سال است که ما قدرت را به دست گرفته ایم و در طی این پنج سال، در حالت جنگ بوده ایم. از اینرو، ما پیروز بوده ایم.

این قابل فهم است، زیرا دهقانان از ما پشتیبانی می کردند. احتمالاً هیچ کسی نمیتوانست بیش از آنان از ما پشتیبانی کند. آنان می دانستند که زمیندارها در پشت سر گاردهای سفید ایستاده اند، و آنان بیش از هر چیزی در جهان، از زمیندارها متنفرند. بهمین علت بود که دهقانان با همدلی و وفاداری کامل از ما پشتیبانی می کردند. جلب دهقانان به دفاع از ما در برابر گاردهای سفید، دشوار نبود. دهقانان که همواره از جنگ متنفر بوده اند، هر آنچه را که احتمالاً از دست شان بر می آمد در جنگ علیه گاردهای سفید و جنگ داخلی علیه زمینداران انجام دادند. اما این همه ماجرا نبود، زیرا اصل ماجرا این بود که آیا قدرت در دست زمین داران خواهد ماند یا در دست دهقانان. این برای ما کافی نبود. دهقانان می دانند که ما قدرت را به نفع کارگران متصرف شده ایم و هدفمان آن است که این قدرت را برای استقرار نظام سوسیالیستی به کار گیریم. بنابراین، مهمترین کار در نظر ما، ریختن شالوده اقتصادی اقتصاد سوسیالیستی بود. این کار را نمی توانستیم مستقیماً انجام دهیم. مجبور

بودیم آن را بشکلی غیرمستقیم انجام دهیم. آن سرمایه داری دولتی که ما در کشورمان مستقر کرده ایم، از نوع خاصی است. این نظام با مفهوم عادی سرمایه داری دولتی وفق نمی دهد. ما همهٔ مواضع کلیدی را در دست داریم. ما زمین را در دست داریم، زمین به دولت تعلق دارد. این بسیار مهم است، هر چند مخالفان ما می کوشند وانمود کنند که اصلاً اهمیتی ندارد. این ادعا درست نیست. متعلق بودن زمین به دولت، موضوع بی نهایت مهمی است و از لحاظ اقتصادی نیز ارزش عملی بزرگی دارد. ما به این هدف رسیده ایم و باید بگوییم که همهٔ فعالیت‌های آینده مان فقط در این چهارچوب ادامه خواهد یافت. ما توانسته ایم دهقانان را راضی و صنعت و بازرگانی را احیا کنیم. پیش از این گفتم که سرمایه داری دولتی ما از این لحاظ که دولت پروتاریایی ما نه فقط زمین بلکه همهٔ شاخه های حیاتی صنعت را در تصرف خود دارد، با سرمایه داری دولتی به معنای لغوی این اصطلاح فرق می کند. در آغاز بگویم که ما فقط تعداد انگشت شماری از کشتزارهای کوچک و متوسط را اجاره داده ایم، و بقیه در دست خودمان است. دربارهٔ بازرگانی، می خواهم دوباره تأکید کنم که می کوشیم شرکتهای مختلط تأسیس کنیم و در حال حاضر تأسیس شان می کنیم، یعنی شرکتهایی که بخشی از سرمایه شان به سرمایه داران خصوصی - آنهم سرمایه داران خارجی - تعلق دارد و بخش دیگرش به دولت تعلق دارد. نخست آنکه ما به این طریق طرز تجارت کردن را یاد می گیریم و این چیزی است که بدان نیاز داریم. دوم آنکه همیشه در وضعی هستیم که اگر لازم بدانیم می توانیم این شرکتها را منحل کنیم و بنابراین، خطری برای ما ندارند. ما از سرمایه دار خصوصی یاد می گیریم و این امکان را نیز می سنجیم که چگونه می توانیم پیشرفت کنیم و مرتکب چه اشتباهاتی می شویم. به نظرم لازم نیست چیزی بیش از این بگویم.

می خواهم به چند نکتهٔ کوچکتر نیز اشاره کنم. تردیدی نیست که ما کارهای اشتباه آمیز بسیاری انجام داده ایم و باز انجام خواهیم داد. هیچ کس بهتر از من نمی تواند دربارهٔ این اشتباهات داوری کند و آنها را ببیند. (خندهٔ حضار). چرا ما کارهای اشتباه آمیز انجام می دهیم؟ علت، روشن است: نخست آنکه کشور ما عقب مانده است؛ دوم آنکه آموزش و پرورش در کشور ما، در سطح پایینی است؛ سوم آنکه هیچ کمکی از خارج به ما نمی رسد. حتی یک کشور متمدن به ما کمک نمی کند. برعکس، همهٔ کشورهای متمدن علیه ما دست به کار شده اند. چهارم آنکه دستگاه دولت ما باید سرزنش شود. ما دستگاه دولت قدیمی را تحویل گرفتیم و این یک بدبختی بزرگ بود. در سال ۱۹۱۷ پس از آنکه قدرت را متصرف شدیم، کارمندان دولت دست به خرابکاری زدند. این، ما را سخت به هراس انداخت و از آنان درخواست کردیم: «لطفاً برگردید.» آنان همگی برگشتند، ولی این برای ما بدبختی به بار آورد.

ما اکنون ارتش بزرگی از کارمندان دولتی داریم، ولی نیروهای تحصیلکرده کافی برای نظارت واقعی بر آنان را نداریم. عملاً، اغلب چنین اتفاق می‌افتد که در این بالا، جایی که ما قدرت سیاسی را اعمال می‌کنیم، ماشین، هر طور شده، کار می‌کند؛ اما در آن پایین‌ها، کارمندان دولت از نظارتی خودسرانه برخوردارند و غالباً این نظارت را چنان اعمال می‌کنند که در مقابل اقدامات ما قرار می‌گیرند. نمی‌دانم در بالا چندتا کارمند داریم، ولی بهرحال از چند هزار بیشتر نیست، و در بیرون از اینجا ده‌ها هزار نفر از افراد خودمان را داریم. اما در آن پایین‌ها، صدها هزار کارمند قدیمی هستند که از تزار و غالباً از جامعه بورژوازی به ما رسیده‌اند و تا اندازه‌ای عمداً و تا اندازه‌ای سهواً، علیه ما کار می‌کنند. روشن است که در این باره، یک شبه نمی‌توان کاری انجام داد. اصلاح دستگاه دولت، بازسازی آن و آوردن نیروهای تازه به آن، سالها کار دشوار می‌خواهد. ما این کار را تقریباً به سرعت، شاید با سرعت زیاد، انجام می‌دهیم. مدارس شوروی و دانشکده‌های کارگری تشکیل شده است؛ چند صد هزار جوان به تحصیل پرداخته‌اند؛ شاید آنان خیلی هم شتابان تحصیل می‌کنند، اما بهرحال، آغاز کار نهاده شده است و به اعتقاد من، این کار به ثمر خواهد رسید. اگر خیلی عجولانه کار نکنیم، در طی چند سال، جوانان بی‌شماری خواهیم داشت که بتوانند دستگاه دولت ما را دقیقاً پیاده و از نو سوار کنند.

گفتم که کارهای اشتباه آمیز بسیاری از ما سر زده است، اما در این زمینه باید یکی دو کلمه درباره دشمنان خودمان بگویم. اگر دشمنان مان ما را سرزنش کنند و بگویند که خود نین می‌پذیرد که بلشویکها کارهای اشتباه آمیز بسیاری انجام داده‌اند، می‌خواهم این گونه پاسخ دهم: درست است، اما با این حال، شما می‌دانید که کارهای اشتباه آمیز ما با کارهای اشتباه آمیز شما فرق دارد. ما تازه شروع به یادگرفتن کرده‌ایم، اما یادگیری مان چنان با روش است که مطمئنیم که به نتایج خوبی خواهیم رسید. اما چون دشمنان ما، یعنی سرمایه‌داران و پهلوانان انترناسیونال دوم، روی کارهای اشتباه آمیزی که ما انجام داده‌ایم انگشت می‌گذارند، به منظور مقایسه، به خود اجازه می‌دهم که سخنان یک نویسنده نامدار روس را نقل و به شرح زیر اصلاح کنم: اگر بلشویکها کارهای اشتباه آمیز انجام دهند، بلشویک می‌گوید «دو دوتا می‌شود پنج تا»؛ اما وقتی دشمنانشان یعنی سرمایه‌داران و پهلوانان انترناسیونال دوم کارهای اشتباه آمیز انجام دهند، بلشویک می‌گوید «دو دوتا میشود یک شمع کافوری» (۶۴). این را به راحتی میتوان ثابت کرد. مثلاً موافقتنامه ای را که ایالات متحد آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه و ژاپن با کلچاک امضا کرده‌اند در نظر بگیرید. من از شما می‌پرسم آیا کشورهایی روشن‌اندیش‌تر و نیرومندتر از اینها در جهان وجود دارند؟ اما

چه شده است؟ آنها قول دادند که بدون هیچ گونه حسابگری، بدون تأمل و بدون ملاحظه کاری، به کلچاک کمک کنند. این موافقتنامه به شکستی انجامید که به اعتقاد من، درکش برای عقل آدمی دشوار است.

یا مثال دیگری را که مثال نزدیکتر و مهمتری است در نظر بگیرید: پیمان ورسای. من از شما می پرسم که قدرتهای «بزرگ» که «خودشان را در هاله افتخار نهاده اند» چه کرده اند؟ آنها چگونه راهی برای نجات از این هرج و مرج و آشفتگی خواهند یافت؟ گمان نمی کنم اغراق باشد اگر تکرار کنیم که کارهای اشتباه آمیزی که ما انجام داده ایم در مقایسه با کارهای کشورهای سرمایه داری بطور مشخص، دنیای سرمایه داری و انترناسیونال دوم، هیچ نباشد. بهمین علت است که گمان می کنم چشم انداز انقلاب جهانی – موضوعی که باید مختصراً بررسی اش کنم – مساعد است. و چنانچه شرط معینی وجود داشته باشد این چشم انداز، بهتر نیز خواهد شد. می خواهم چند کلمه ای در این باره بگویم.

ما در کنگره سوم به سال ۱۹۲۱، قراری درباره ساخت تشکیلاتی احزاب کمونیست و روشها و مضمون فعالیتهاشان تصویب کردیم. این قرار، بسیار عالی است ولی تقریباً سراپا روسی است یعنی هر چه در آن آمده، از شرایط روسیه اقتباس شده است. این نقطه مثبت آن و در همان حال، نقص آن نیز هست. نقص آن است زیرا مطمئنم که هیچ خارجی نمی تواند آن را بخواند. پیش از آنکه این حرف را بزنم، قرار مزبور را دوباره خوانده ام. نخست آنکه این قرار، بسیار طولانی و شامل پنجاه یا پنجاه و چند ماده است. خارجیها معمولاً نمی توانند این گونه چیزها را بخوانند. دوم آنکه اگر بخوانندش، آن را نخواهند فهمید زیرا بسیار روسی است. نه از این جهت که به روسی نوشته شده – چون بطرز شیوایی به همه زبانها ترجمه شده است – بلکه از این جهت که سراپایش مشحون از روح روسی است. و سوم آنکه اگر یک خارجی استثنائاً آن را بفهمد نمی تواند آن را به اجرا بگذارد. این سومین نقص آن است. من با چند نفر از نمایندگان خارجی گفتگو کرده ام و امیدوارم مسائل را به تفصیل با تعداد بیشتری از نمایندگان کشورهای دیگر در جریان کنگره بررسی کنم، هر چند در جلساتش شرکت نخواهم داشت زیرا متأسفانه برایم ممکن نیست که در جلسات شرکت کنم. احساس من این است که ما با این قرار، مرتکب اشتباه بزرگی شده ایم یعنی راه موفقیت آتی را بسته ایم. همچنانکه گفتم، پیش نویس این قرار، بسیار عالی است؛ من حاضریم زیر هر پنجاه یا پنجاه و چند ماده اش را امضا کنم. ولی ما یاد نگرفته ایم که تجربه روسی خودمان را چگونه به خارجیها ارائه کنیم. هر آنچه که در این قرار گفته شده بود به صورت یک حرف بیجان برجا مانده است. اگر این را نفهمیم، قادر به پیشرفت نخواهیم بود. به اعتقاد من، پس از گذشت پنج سال

از انقلاب روسیه، مهمترین کار برای همه ما اعم از رفقای روس و رفقای خارجی آن است که بنشینیم و مطالعه کنیم. فقط در این زمان است که ما فرصت مطالعه کردن را به دست آورده ایم. نمی دانم این فرصت تا چه زمانی دوام خواهد آورد. نمی دانم که قدرتهای سرمایه داری تا چه مدتی به ما فرصت خواهند داد که در آرامش به مطالعه ادامه دهیم. ولی ما باید در هر لحظه ای که از پیکار و جنگ فارغ می شویم به مطالعه، آن هم مطالعه بنیادی بپردازیم.

همه اعضای حزب و همه قشرهای مردم روسیه با عطشی که برای یادگیری دارند، این را ثابت می کنند. این کوشش برای یادگیری نشان می دهد که امروزه مهمترین وظیفه ما مطالعه کردن و سخت مطالعه کردن است. رفقای خارجی ما نیز باید مطالعه کنند. منظورم این نیست که آنان نیز مانند ما مجبورند خواندن و نوشتن و فهمیدن آنچه را که می خوانند یاد بگیرند. بحثی هست بدین مضمون که این به فرهنگ پرولتاریایی مربوط می شود یا به فرهنگ بورژوایی. این مسأله را برای بحث می گذارم. اما یک چیز، حتمی است: ما باید کارمان را با یادگیری خواندن و نوشتن و فهمیدن آنچه می خوانیم آغاز کنیم. خارجها به چنین کاری نیاز ندارند. آنان به چیزی پیشرفته تر نیاز دارند: در میان دیگر کارهاشان، نخست باید فهمیدن آنچه را که ما درباره ساخت تشکیلاتی احزاب کمونیست نوشته ایم و رفقای خارجی نیز بی آنکه آن را بخوانند و بفهمند امضا کرده اند، یاد بگیرند. این باید نخستین وظیفه آنان باشد. آن قرار باید اجرا شود. ولی یک شبه نمی توان اجراش کرد؛ این کار، مطلقاً غیرممکن است. این قرار، خیلی روسی است و تجربه روسیه را منعکس می کند. بهمین علت است که این چنین برای خارجها غیرقابل فهم است و آنان نمیتوانند آن را مانند تمثال مقدسی از گوشه ای بیابانند و در برابرش به عبادت بپردازند آنان باید بخشی از تجربه روسیه را جذب کنند. حال چگونه این تجربه باید جذب شود، من نمی دانم. مثلاً ممکن است فاشیستها در ایتالیا به مردم ایتالیا نشان دهند که ایتالیاییها هنوز از معارف کافی برخوردار نیستند و کشورشان هنوز تضمینی در برابر باندهای سیاه ندارد، و به این ترتیب خدمت بزرگی به ما بکنند. ما روسها نیز باید راهها و وسائل توضیح اصول این قرار برای خارجها را بیابیم. اگر این کار را نکنیم، آنان مطلقاً قادر به اجرای آن نخواهند بود. مطمئنم که در این زمینه، ما نه فقط به روسها بلکه به رفقای خارجی نیز باید بگوییم که مهمترین کار در دوره ای که واردش شده ایم، مطالعه کردن است. ما به معنای اعم کلمه، مطالعه می کنیم. اما آنان باید بمعنای اخص کلمه مطالعه کنند تا واقعاً تشکیلات ساخت، روش و مضمون کار انقلابی را بفهمند. اگر چنین کنند، مطمئنم که چشم انداز انقلاب جهانی نه فقط خوب، بلکه عالی خواهد

بود. (کف زدنهای پرشور و طولانی حضار، فریادهای «زنده باد رفیق لنین ما!» موجب هلهله پرشور تازه ای میشود.)

Collected Works, Vol. 33,
pp. 418-32

Pravda No. 258,
November 15, 1922

* یادداشتها

(۳۳) روز ۱۳ آوریل ۱۹۱۹، سربازان بریتانیا به انبوه کارگرانی که در آمریتسار، از مراکز مهم صنعتی پنجاب گرد آمده بودند آتش گشودند و نزدیک به ۱۰۰۰ نفر را کشتند و بیش از ۲۰۰۰ نفر را زخمی کردند.

(۳۴) لنین به نقشه گوئلرو [GOELRO]، یعنی نقشه دولت برای گسترش شبکه برق به سراسر روسیه اشاره می کند.

(۳۵) حزب کادت: Constitutional - Democratic Party. حزب عمده بورژوازی لیبرال – سلطنت طلب روسیه که در اکتبر ۱۹۰۵ تأسیس شد. کادتها هوادار حکومت مشروطه پادشاهی بودند. آنان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در همه فعالیت‌های مسلحانه ضد انقلابی و نبردهای مداخله گران علیه قدرت شوروی شرکت کردند؛ کادتها پس از شکست مداخله گران و گاردهای سفید، به فعالیت‌های ضد شوروی خویش در خارج از کشور ادامه دادند.

(۳۶) اشاره ای است به شورش ضد انقلابی ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ در شهر کروئشتاد، غرب لنینگراد، که به تحریک سوسیال رولوسیونرها، منشویکها و گاردهای سفید درگرفت. ضد انقلابیون که جرأت مبارزه علنی با نظام شورایی را نداشتند، به این امید که کمونیستها را از رهبری شوراها بیرون کنند، نظام شورایی را برچینند و سرمایه داری را باز گردانند، شعار «شوراها بدون کمونیستها» را پیش کشیدند. این شورش در ۱۸ مارس سرکوب شد.

(۳۷) اخبار روزانه: Posledniye Novosti. روزنامه مهاجران سفید، و ارگان کادتها، که از آوریل ۱۹۲۰ تا ژوئیه ۱۹۴۰ در پاریس انتشار می یافت.

(۳۸) مسأله ایتالیا، در ارتباط با اعتراض حزب سوسیالیست ایتالیا به تصمیم کمیته اجرایی کمینترن برای اخراج این حزب از کمینترن و شناختن حزب کمونیست به عنوان تنها دفتر کمینترن در ایتالیا، به کنگره سوم کمینترن تسلیم شد. حزب سوسیالیست ایتالیا که با این تصمیم مخالفت کرده بود هیأتی مرکب از کنستانتینولتساری، فابریسیو مافی، و ریبولدی به کنگره سوم فرستاد. کنگره در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۱ چنین تصمیم گرفت: «تا زمانی که حزب

سوسیالیست ایتالیا شرکت کنندگان در کنفرانس رفورمیستی رگیو امیلیا و پشتیبانان آنان را از صفوف خود اخراج نکرده است نمی تواند به انترناسیونال تعلق داشته باشد...» این تصمیم به اجرا گذاشته نشد.

(۳۹) اشاره ای است به کنفرانس جناح رفورمیست حزب سوسیالیست ایتالیا که از ۱۰ تا ۱۱ اکتبر ۱۹۲۰ در رگیو امیلیا تشکیل شد. این کنفرانس از تأیید غیر مشروط ۲۱ شرط مربوط به پذیرش در کمینترن خودداری کرد و قطعنامه ای برای رد کردن تصرف انقلابی قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی به تصویب رساند.

(۴۰) به پیش!؛ quanti. ارگان مرکزی و روزانه حزب سوسیالیست ایتالیا، که از سال ۱۸۹۶ به بعد انتشار یافته است.

(۴۱) لنین ظاهراً به کنفرانس جناح «وحدت طلب» حزب سوسیالیست ایتالیا (جاچینتو سراتی، آدلکی باراتونه و دیگران) اشاره می کند که از ۲۰ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ در شهر فلورانس تشکیل شد. این کنفرانس مخالفت خود را با گسستن از رفورمیستها اعلام کرد و با این شرط، از تأیید ۲۱ شرط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی دفاع کرد.

(۴۲) در ژانویه ۱۹۱۹ تظاهرات خودبخودی کارگران برلین به یک اعتصاب عمومی و سپس به قیام مسلحانه برای سرنگونی حکومت بورژوازی فیلپ شیدمان تبدیل شد. کارگران مناطق راین، رور و مناطق دیگر از کارگران برلین پشتیبانی کردند.

کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان که از گستردگی دامنه جنبش به هراس افتاده بود با دولت به مذاکره پرداخت و بدین سان، فرصت لازم برای تدارک هجوم ضدانقلابی را به دولت داد. قیام کارگران، به طرز وحشیانه ای سرکوب شد.

(۴۳) کنگره هفتم حزب سوسیالیست ایتالیا در ژانویه ۱۹۲۱ در شهر لگهورن [Leghorn] مرکز ایالت لیورنو در ایتالیای مرکزی تشکیل شد. سانتریستها که اکثریت داشتند از گسستن با رفورمیستها سر باز زدند و همه شرایط پذیرش به کمینترن را پذیرفتند. نمایندگان جناح چپ، کنگره را ترک کردند و حزب کمونیست ایتالیا را تأسیس کردند.

(۴۴) در سپتامبر ۱۹۲۰، کارگران در جریان زد و خورد بین اتحادیه کارگران فولاد سازی و اتحادیه کارخانه داران ایتالیا، چندین بنگاه صنعتی را اشغال کردند. این جنبش به صنایع دیگر کشیده شد و سراسر کشور را دربر گرفت. اما رهبران رفورمیست اتحادیه، به هر کاری دست زدند تا آن را در محدوده فعالیت‌های اتحادیه ای نگهدارند و نگذارند تبدیل به یک انقلاب شود. آنان تصمیم گرفتند با کارخانه داران مذاکره کنند، و نتیجه اش فروکش کردن مبارزه انقلابی کارگران ایتالیا بود.

(۴۵) اشاره ای است به کنفرانسهای سوسیالیستها که در جریان جنگ اول جهانی، در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ در سویس برگزار شد. ویژگی این کنفرانسها مبارزهٔ سانتریستهای مخالف با گسستن از سوسیال – شوونیستها یا مدافعان علنی حکومتهای خودی از یک طرف، و جناح چپ و انقلابی احزاب سوسیالیست از طرف دیگر بود.

(۴۶) اشاره ای است به اصلاحاتی که هیأتهای نمایندگی آلمان، اتریش و ایتالیا در پیش‌نویس تزه‌های مربوط به تاکتیکها به عمل آورده بودند. این پیش‌نویس توسط هیأت نمایندگی روسیه به کنگرهٔ سوم کمینترن تسلیم شده بود.

(۴۷) تزه‌های مربوط به تاکتیکهای کمینترن توسط کارل رادک تهیه شده بود.

(۴۸) حزب کارگران کمونیست آلمان: در آوریل ۱۹۲۰ توسط کمونیست‌های «دست چپی» اخراجی از حزب کمونیست آلمان تأسیس شد. این حزب، سازمانی فرقه‌گرای بود که سیاست تفرقه افکنانه ای در جنبش کمونیستی آلمان پیش گرفته بود. بعدها همهٔ اعتبار و نفوذ خود را در میان طبقهٔ کارگر آلمان ازدست داد.

(۴۹) اشاره ای است به «نامهٔ سرگشاده» کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست متحد آلمان به حزب سوسیالیست، حزب سوسیال دموکرات مستقل، حزب کارگران کمونیست آلمان و تمام اتحادیه‌های کارگری آلمان. در این نامهٔ سرگشاده از همهٔ سازمانهای کارگری و اتحادیه‌های کارگران خواسته شده بود که مشترکاً در برابر اوج‌گیری ارتجاع و یورش سرمایه‌داران به حقوق حیاتی زحمتکشان ایستادگی کنند. اما رهبران سازمانهای یاد شده، از اقدام مشترک با کمونیستها خودداری کردند.

(۵۰) مدافعان «نظریهٔ مبارزهٔ تهاجمی» یا «نظریهٔ تهاجم» که در سال ۱۹۲۰ در آلمان تکوین یافت، معتقد بودند که حزب همیشه باید تاکتیکهای تهاجمی داشته باشد بدون توجه به اینکه شرایط عینی لازم برای اقدام انقلاب وجود داشت یا نه، یا توده‌های زحمتکش از حزب پشتیبانی می‌کردند یا نه. «نظریهٔ تهاجم» در میان «چپهای» مجارستان، چکسلواکی، ایتالیا و اتریش نیز پشتیبانانی داشت. کنگرهٔ سوم کمینترن، این سیاست ماجراجویانه را محکوم کرد و در برابرش، تاکتیک لنینی تدارک‌شکیبانه برای انقلاب را قرار داد.

(۵۱) سوسیال رولوسیونرهای چپ: اعضای جناح چپ حزب سوسیال رولوسیونر (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰)، که در نوامبر ۱۹۱۷ دست به تشکیل یک حزب زدند. اینان پس از انقلاب اکتبر با بلشویکها متحد شدند و به دولت نیز راه یافتند. اما در ژانویهٔ ۱۹۱۸ این وحدت را برهم زدند و شورش مسلحانه ای علیه قدرت شوروی به راه انداختند و آشکارا علیه دولت شوروی به مبارزه پرداختند.

(۵۲) اشاره ای است به مبارزه مسلحانه پرولتاریای آلمان در مارس ۱۹۲۱. این مبارزه را حکومت به راه انداخت زیرا برای خرد کردن سازمانهای انقلابی طبقه کارگر، به یک قیام نابهنگام و بی تدارک احتیاج داشت. این قیام باوجود مبارزه قهرمانانه کارگران، سرکوب شد.

(۵۳) فرمان مربوط به زمین، ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۹۱۷، و قانون بنیادی مربوط به سوسیالیستی کردن مالکیت زمین به تاریخ ۱۸ (۱۳) ژانویه ۱۹۱۸، توزیع عادلانه زمین را («بر طبق سطح کار و سطح زندگی») که خواست دهقانان بود و در برنامه سوسیال رولوسیونرها نیز آمده بود، مقرر داشت.

(۵۴) اشاره ای است به انقلابات بورژوا - دموکراتیک ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷.

(۵۵) لنین به اعتصاب معدنچیان بریتانیا در آوریل ۱۹۲۱ اشاره میکند.

(۵۶) روز ۲۶ مه ۱۹۲۱ گاردهای سفید با پشتیبانی مداخله گران ژاپنی، یک رژیم ترور و دیکتاتوری بورژوایی در پریمورسکی کری، سرزمین خاور دور شوروی برقرار کردند. این رژیم تا پایان سال ۱۹۲۲ دوام آورد.

(۵۷) فوروارتس «به پیش!»: روزنامه ای که از مه ۱۹۱۱ بعنوان ارگان جناح چپ سوسیال دموکراتهای اتریش در رایسنبرگ انتشار می یافت. از سال ۱۹۲۱ به ارگان حزب کمونیست چکسلواکی شاخه آلمان تبدیل شد.

(۵۸) انگلس به مجلس ملی سراسری آلمان اشاره میکند که در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در فرانکفورت تشکیل شد.

(۵۹) اشاره ای است به شورش ضد انقلابی کرونشتاد در مارس ۱۹۲۱ (نگاه کنید به یادداشت شماره ۳۶).

(۶۰) لنین به بازگشت خودش از مهاجرت در مارس ۱۹۱۷ اشاره میکند.

(۶۱) بلانکیستها: پیروان لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵-۱۸۸۱)، انقلابی فرانسوی، رزمنده خستگی ناپذیر علیه حکومتهای ارتجاعی پی در پی فرانسه، و پایه گذار چندین انجمن مخفی. ضعف بلانکیستها در این اعتقادشان بود که میگفتند انقلاب را گروه کوچکی از همدستان میتوانند به پیروزی برسانند، و نمی توانستند به لزوم تبدیل جنبش انقلابی به جنبش توده ها پی ببرند.

(۶۲) لنین به یادداشتی اشاره میکند که پ. ن. میلیوکوف وزیر خارجه حکومت موقت بورژوایی به قدرتهای آنتانت فرستاد و به آنان اطمینان داد که مردم روسیه مشتاق ادامه جنگ تا پیروزی نهایی اند و حکومت موقت تصمیم دارد به تعهداتش در برابر متحدان خود عمل

کند. این یادداشت، خشم توده های کارگران را برانگیخت و موجب تظاهرات اعتراض آمیز آنان در ۲۰-۲۱ آوریل (۳-۴ مه) ۱۹۱۷ شد.

(۶۳) لنین به مقاله خودش به نام «بچگی چپ روانه و طرز فکر خرده بورژوازی» اشاره میکند.

(۶۴) مثلی است که پیگاسوف، شخصیتی در داستان رودین اثر تورگنیف به کار می برد. او که نمی خواست بپذیرد که زنها می توانند بطرز منطقی بیندیشند می گفت: «مثلاً مرد میتواند بگوید دو دو تا نمی شود چهار تا بلکه میشود پنج تا یا سه تا و نصفی؛ اما زن میگوید دو دو تا میشود یک شمع کافوری.»

* زیرنویس ها

(۲*) نگاه کنید به نخستین سخنرانی در کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی، ۲۲ ژوئن - ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ همین کتاب - مترجم.

(۳*) لنین به این مقاله اشاره می کند: «وظایف پرولتاریا در انقلاب کنونی» (مجموعه آثار، جلد ۲۴، صفحات ۱۹-۲۶، چاپ انگلیسی).

(۴*) نگاه کنید به مقاله لنین به نام «قدرت دوگانه» (مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۴۰، چاپ انگلیسی).

(۵*) نگاه کنید به «قطعنامه کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری (بلشویک) روسیه، مصوب صبح ۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۷»، (مجموعه آثار، جلد ۲۴، صفحات ۲۱۰-۲۱۱) - ویراستار.

(۶*) V. I. Lenin, Collected Works. Vol. 27, pp. 334-35-ED.

(۷*) Ibid., pp. 335-38.-Ed

﴿پایان﴾